# دلايل روي كار آمدن و سقوط مجاهدين در افغانستان

**سید محمد حسینی تبارسنگلاخی[[1]](#footnote-1)\***

مقدمه

دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان تلاش ورزیده‌اند تا از راه کاوشهای علمی و تحقیقی، نظرياتي ارائه دهند. هر یک از دیدگاهی به موضوع نگریسته و نتایجی را در معرض مطالعه قرار داده‌اند. عده‌اي نظام قبیله‌ای را مطرح ساخته‌اند؛ عده‌ای دیگر روی ضعف مدیریت سیاسی و رقابتهای شخصی رهبران جهادی انگشت می‌گذارند و عده ای هم تقسیم ناعادلانه قدرت و عدم مشارکت را عامل اصلی معرفی می‌کنند. نظریه دیگری‌ تجاوزات خارجيها و دخالت بیگانگان را از عوامل مؤثر می‌دانند.

ملت مسلمان افغانستان در مقابل تجاوزات خارجيها با ایمان راسخ و عزم قاطع قيام كردند و یکی از قوی‌ترین ابرقدرتهای مادی جهان (سوسیال امپریالیسم خونخوار شوروی) را، که مجهز به بزرگ‌ترین تکنولوژی بود، با دادن بیش از یک میلیون شهید، عده زیادی معلول و شش میلیون مهاجر شکست دادند و بدين وسيله افتخار پرارزشي را نصیب بشریت مظلوم نمودند.

این ملت قهرمان، اما مظلوم، به جرم دفاع از دین، وطن و مقدسات‌ خود، اكنون در میان انبوهی از مصیبتها دست و پا می‌زند‌. چه عواملی در پیدایش وضع موجود و اسفبار دخیل‌اند و چه کسانی باعث حضور و دست‌اندازی بیگانگان از دور و نزدیک گردیده‌اند که بعد از شکست و فرار شوروی سابق این ملت گرفتارتر شده است. واضح است که مسبب اصلی آن جست‌وجوی منافع نامشروع استکبار و متحدین منطقه‌ای آن، شرارت شریران، عالمان کج‌اندیش‌، جاهلان گستاخ‌، زراندوزان نابخرد و قدرت‌طلبان ستمگر بودند. بحران موجود سیاسی نظامی افغانستان، با کودتای ننگین 7 ثور (هفتم اردیبهشت) سال 1357 حزب دموکراتیک خلق (حزب کمونیستی) شروع شد و ادامه آن همراه با تجاوز وحشیانه اتحاد شوروی سابق، مداخلات خارجيها، به‌ویژه پاکستان، بود که هنوز هم شعله‌های مهیب آن دامنگیر مردم مسلمان افغانستان و منطقه گردیده است.

در این پژوهش مختصر به بررسی ریشه‌های معضلاتي مي‌پردازيم، که منجر به عدم موفقیت مجاهدین مسلمان گردیده است. مي‌دانيم عمده هدف مجاهدین تشکیل دولت اسلامی فراگير و مدافع حقوق تمامی اقوام، ملیتها و مذاهب حنفی و جعفری بوده که تا حال تحقق پیدا نکرده. اينك ریشه‌یابی عوامل مربوط را در دو بخش داخلی و خارجی مورد بررسي و ارزیابی قرار می‌دهیم.

عوامل داخلی

بحرانها

وقایع و پیامدهای اجتماعی معمولاً دارای یک عامل نیستند بلکه عوامل زیادی در ایجاد یک پدیده و یا تحول اجتماعی دخیل‌اند. لذا بررسی هر یک از متغیرها و کشف علت عمده آنها ضروری می‌باشد. می‌توان عوامل داخلی را با توجه به علل یاد شده، به صورت بحرانهای هویت، مشروعیت و مشارکت بررسی نمود:

## 1. بحران هویت

این بحران بدان معنی است که افراد جامعه واحد یا ملت واحد در یک کشور، در بین خودشان، احساس تعلق چندگانه داشته باشند. موضوع مذکور اساسی‌ترین بحران در توسعه سیاسی به‌شمار می‌آید؛ زیرا نبود احساس هویت مشترک در افراد جامعه عامل عدم شکل‌گیری دولت با ثبات ملی می‌گردد. یکی از صاحبنظران می‌گوید بحران هویت به این صورت پديد مي‌آيد که بین مردم مورد نظر احساس پایدار نسبت به جماعت محاط در پیوندهای سنتی که موجب تعلق‌خاطر به مجموعه‌های قشری (گروههای نژادی، قبیله‌ای، منطقه‌ای و...) است؛ بحرانی که از چنین فضايي حاصل شود، جز با اصلاح ساختارهای اجتماعی و فرهنگی زایل نمی‌شود.[[2]](#footnote-2)

این بحران یکی از عوامل بنیادين در ناامنيهای افغانستان به‌شمار می‌رود که وحدت ملی را در آن کشور خدشه‌دار نموده است. افغانستان کشوری است که قومیتهای مختلف با طرز گویشهای متفاوت، قبایل متعدد و مذاهب جعفری و حنفی در آن زندگی می‌کنند؛ و پدیده نوظهور دیگر یعنی احزاب‌، سازمانها و گروههای سیاسی و نظامی مختلف با گرایشهاي گوناگون نیز در این کشور موجودند.

از دو قرن بدین‌سو، بعضی از زمامداران برای ایجاد هویت و روند آن از استراتژی حذف یا استراتژی یکسان‌سازی استفاده نموده‌اند. در این راستا فقط هویت مشخصی را مستحکم کرده هویتهای دیگر را نادیده گرفته‌اند که این شیوه خاص نظامهای دیکتاتوری و خود‌کامه می‌باشد.

از اوایل قرن نوزدهم در افغانستان هویتی به نام «افغان» در جامعه پديد آمده و مستحکم گرديده؛ اما در حقيقت با وجود قومیتهای دیگر و ندیده گرفتن آنها، به این صورت تنها از یک قوم افغان (پشتون) نمی‌شود به ایجاد هویت جمعی مشترک مورد قبول، که دارای احساس یگانه باشند، رسید.

عده‌ای بر اين عقیده‌اند که بهترین نام برای کشور همان اسم فراموش شده آریانا یا خراسان می‌باشد؛ زیرا زمانی که اعمال زور، خشونت و فشار از ميان برداشته مي‌شود بحران به وجود می‌آید. قیام ملی و سرتاسری در مخالفت با کمونیستهای داخلی و تجاوز شوروی سابق صورت می‌گیرد‌، تمامی اقوام‌، قبایل و مردم مسلمان مسلح می‌گردند که با تجزیه شدن حاکمیت، روند هویت بخشی در قالب قوم‌گرایی، منطقه‌گرایی، نژاد‌گرایی و... دوباره احیا می‌گردد و هویتهايی ظهور و بروز پیدا می‌کنند. هر یک از اقوام احساس می‌کنند که به یک کلیتی خاص تعلق دارند‌، به ارزشها و باورهای مستقل از دیگران اعتقاد دارند و به اساطیر و قهرمانان مخصوص عشق می‌ورزند که، در نتیجه، باعث ایجاد جامعه چندگانه و ظاهر شدن بحران هویت در کشور می‌گردد. زمزمه‌های آن را در بعضی از مناطق افغانستان در قالبها و نامهايي مانند هزاردستان، پشتونستان، تخارستان و ترکستان می‌شنیدیم که جنگهای اولیه قابل بین حزب وحدت اسلامی از یک سو و از جانب دیگر اتحاد اسلامی سیّاف مبين آن واقعیت بود؛ زیرا بحران هویت عامل بروز حس قوم‌گرایی افراطی در جامعه گردیده که در تشدید و تداوم جنگهای داخلی بسيار مؤثر بود؛ چنانچه جنگ مذکور در کابل را آقای علی‌جان زاهدی چنين تبيين می‌کند: هرچند عنوان نبرد سال 71 کابل، بین دو گروه حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی داشت، اما واقعیت امر غیر از این بود. حقیقت این بود که این جنگ تمام‌عیار بین نیروهای پشتون و نیروهای هزاره بود؛ همه نیروهای پشتون در این جنگ شركت كردند. حتی آنهایی که در جمعیت اسلامی عضویت داشتند بیطرف نمانده وارد معرکه شدند. شاهد بر این قضیه اسرایی است که از این افراد در میدان جنگ به دست نیروهای هزاره اسير شدند.[[3]](#footnote-3)

در جای دیگر باز هم آقای زاهدی می‌گوید: یکی دیگر از آثار و نتایج این جنگ بروز احساسات ملی هزاره‌ها بود. همین جنگ نوعي همبستگی ملی را به دنیا نشان داد. هزاره‌هایی که در گوشه و کنار جهان زندگی می‌نمایند این جنگ را جنگ خودشان دانسته در افتخارات به دست آمده خود را شریک می‌دانند؛ تظاهرات هزاره های ساکن در ایران و ... شاهد گویای این مطلب است. بعد از این جنگ، هزاره‌ها در هر کجای این دنیا که زندگی می‌نمايند به قهرمانان این جنگ به عنوان قهرمانان ملی‌شان نگاه کرده به وجود آنها افتخار می‌کنند.[[4]](#footnote-4)

از اين‌رو، بروز بحران هویت، عامل بازگشت جامعه به هویتهای کوچک‌تر محلی (شمال و جنوب) تقسیم می‌شود قومی «هزاره، ازبک، تاجیک و پشتون» گردیده است و به منازعات سیاسی و شکافهای اجتماعی عمق بیشتری بخشید.

## 2. بحران مشروعیت

اين بحران از جمله عوامل ناآراميهای سیاسی و نظامی در افغانستان بوده که با بحران هویت ارتباط قابل توجهي دارد. سبب این بحران، معضل دستیابی به توافق همه‌جانبه بر سرنوشت مشروع اقتدار و مسئولیتهای مناسب حکومت است. منظور از مشروعیت، حقانی نشان دادن قدرت یا توجیه عقلايی اعمال قدرت می‌باشد.[[5]](#footnote-5) باید اقتدار دولت ملی را به عنوان عالی‌ترین مرجع سیاسی و مرکزی، که کل مسئولیتهای کشور را عهده‌دار بوده و اشکال مختلف مشروعیت را در انحصار خود دارد، به رسمیت بشناسد؛[[6]](#footnote-6) يا اینکه مشروعیت بیان‌کننده رابطه‌ای بین رهبران و افراد است. رهبران برای مشروع ساختن حکمروایی کوشش می‌کنند؛ اگر افراد مردم این توجیه را از نظر اخلاقی درست و مناسب بدانند‌، آنگاه حکمروایی مشروع می‌گردد‌. خلاصه آنكه،‌ تنها مردم هستند که می‌توانند مشروعیت را به رهبران اعطا کنند.[[7]](#footnote-7) بحران مشروعیت وقتی به وجود می‌آید که بین مردم و ادعاي حاکمان‌، اختلاف و تناقض به وجود بیاید و آن دلایلی را که حکام برای اعمال قدرتشان ذکر می‌‌کنند‌، به طور کلی و یا عمدتاً مورد قبول مردم نباشد‌.

اگر دلایلی را که حکام برای حکومت کردن می‌‌آوردند از سوي عامه مردم پذیرفته نشود مشروعیت دچار بحران می‌گردد. سرزمینی مرکب از اقوام و نژادهای گوناگون مانند افغانستان، که دارای مذاهب حنفی و جعفری است‌ و ساختار آن در بيشتر مناطق هنوز عشیره‌ای و قبایلی است‌، بحرانها در این جامعه در بستر نژاد‌گرایی و قوم‌گرایی رشد و بروز پیدا می‌کند؛ لذا مبنا و معیار مشروعیت در این کشور مبتنی بر مشارکت ساکنان در قدرت سیاسی است؛ اگر مردم‌ سیاست حاکم را قبول نداشته باشند‌، جامعه در بستر نژاد‌گرایی و قوم‌گرایی رشد مي‌يابد. از اين‌رو، مبنا و معیار مشروعیت در این کشور مبتنی بر مشارکت اقوام ساکن در قدرت سیاسی است‌.

اگر مردم سیاست حاکم را قبول نداشته باشند‌، جامعه به طرف تضاد و تجزیه پیش‌ خواهد رفت. در آن صورت‌، شورشهای سیاسی ـ نظامی رخ مي‌دهد‌، اقوام و قبایل گرایش و همبستگی با کشورهای همنژاد خود پیدا می‌کنند‌؛ مثلاً در افغانستان، تاجیکان به تاجیکستان‌، پشتونها به پاکستان‌، ازبکها به ازبکستان و ترکمنها به ترکمنستان تمایل خواهند يافت و نظام سیاسی کشور را به تجزیه خواهند کشاند‌. هم‌اكنون‌، علاوه بر بحرانهای مذکور، بحران دیگری به وجود آمده و آن بحران حضور بیگانگان در کشور است‌، که در این مورد مردم مسلمان‌، مجاهد و بیگانه‌ستیز افغانستان فوق‌العاده حساس‌اند. اين بحران، مانند تجاوز شوروی به افغانستان، برای ملت غیرقابل تحمل می‌باشد که باید به آن خاتمه داده شود‌‌.

3. بحران مشارکت

بحران دیگری که از عوامل عدم موفقیت مجاهدین می‌‌باشد‌، شرکت ندادن تمامی اقوام و ندیده گرفتن بخش عمده ملت مسلمان افغانستان یعنی شیعیان به تناسب حضور سیاسی‌، نظامی و فرهنگی آنان در تشکیل دولتهایی که در پاکستان به وجود می‌آمد و به تحریک بیگانگان صورت می‌‌گرفت، بوده است. بحران مشارکت یکی از مهم‌ترین بحرانها بود که باعث بروز جنگهای داخلی و در مورد تشدید آنها برنامه‌ريزي شده بود‌. این بحران در افغانستان نتيجة عدم مشارکت در سرنوشت سیاسی و نداشتن رأی در انتخاب رهبران‌، عدم امكان تظاهرات مسالمت‌آمیز‌‌، ابراز نظر در مسائل سیاسی‌، بیان آزاد در انتخابات بود‌، یا از مشارکت منفی غیرمسالمت‌آمیز و خشونت‌بار مانند شورش‌، آدمکشی‌، جنگهای چریکی و کودتا صورت مي‌گرفت.

به قول لئونارد بایندد، بحران مشارکت آیینه تمام‌نمایی رخدادهای سیاسی امروزین است.[[8]](#footnote-8) مردم خواهان آن‌اند که در سرنوشت سیاسی‌شان سهیم باشند و بر سیاستهای عمومی نظارت داشته باشند به رسمیت نشناختن دولت موقت مجاهدین مقیم پاکستان‌، بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان در سال 1368 از جانب شورای ائتلاف اسلامی (ائتلاف احزاب شیعی) مقیم جمهوری اسلامی ایران و مشروع ندانستن مصوبات پیشاور در سال 1371 در مورد انتقال قدرت‌ از طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان مي‌باشد. بحران مشارکت‌ بی‌ثباتی سیاسی را در جامعه ایجاد نمود و جنگهای داخلی را به دنبال داشت‌. بحرانهای هویت‌، مشروعیت و مشارکت و ... در تداوم جنگها و عدم‌موفقیت مجاهدین نقش اساسی داشته باعث تعمیق شکافهای اجتماعی گردید‌. بحرانهای مذکور جنگهای داخلی را شدت بخشیده وحدت ملی را خدشه‌دار كرده و هویتهای قومی و منطقه‌ای نامناسب را پديد آوردند؛ جبهه‌گیريهای جدیدی در صف‌بنديهای سیاسی و نظامی در افغانستان به وجود آورده باعث مداخلات علنی و رسمی خارجيها گردیدند.

راه‌حلها در بحرانهای مذکور

در موارد ياد شده راه‌حلهاي زيادي مطرح گرديده که، به اختصار، به بعضي از آنها اشاره مي‌شود.

راه‌حلها در بحران هويت

از آنجایی که هویت عامل افتخار برای هر نسل است و باعث ثبات و پایداری یک جامعه می‌گردد این افتخار باید نصیب هر فرد جامعه شود‌، تا حوزه خودی بیشتر گسترش یابد‌، در درازمدت و کوتاه‌مدت به دو موضوع اساسی باید توجه داشت‌:

## 1. تلاش برای ایجاد جامعه توسعه‌یافته

توسعه یک مقوله و پدیده کیفی و چند بعدی می‌باشد که جامعه در ابعاد مادی و معنوی، یعنی به لحاظ اقتصادی‌، سیاسی‌، اجتماعی و فرهنگی تحول و تکامل همسان داشته باشد‌.

بالا رفتن رفاه عمومی از طریق خودکفایی اقتصادی‌، زدودن فقر و محرومیت، رفع تبعیض، تأمين عدالت اجتماعی با افزایش مشارکت آحاد مردم در سرنوشت سیاسی خود صورت می‌گیرد.

در جامعه توسعه‌یافته‌، امنیت ملی‌، مشارکت سیاسی‌، آزاديهای فردی‌، برابری اجتماعی‌، رشد اقتصادی از ستونهای اساسی در بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی افراد جامعه شمرده می‌شود که در آن‌، شاخصه‌های ارزشی‌: مانند اعتماد و همگونی‌، برادری، آزادی و وفاق ملی در جامعه نضج می‌گیرد‌.

هرگاه دولت توسعه‌یافته‌ای پدید آید‌، در آن جامعه بحران هویت تا حدودی حل می‌شود‌؛ زیرا نمادها و نهادهای هویت مشترک بین تمامی مردم در کشورشان ظهور می‌کند؛ قهرمانان‌، شخصیتها و اساطیر یکی می‌شوند و وجه مشترک جامعه قرار می‌گیرند؛ تاریخ یگانه‌ای بر جامعه حاکم می‌شود؛ نمادهاي مشترک، به نحوی که بخشهای مختلف جامعه احساس بیگانگی با هم نداشته باشند، مطرح مي‌شوند و همه به گذشته‌های دینی و ملی خود افتخار می‌کنند.

2. اتخاذ استراتژی «وحدت در کثرت»

به این مفهوم است که در روند هویت‌سازی‌‌، رهبران و نخبگان سیاسی ـ فرهنگی ضمن اینکه باور مشترک و هویت فراگیر را در جامعه ترویج کنند به نوعی این باور و هویت را تعمیم دهند تا هویتهای جزئی و کوچک را در درون فرهنگ مشترک قرار دهند . به طور مثال‌: در جامعه اسلامی افغانستان‌، اکثریت مردم، به لحاظ مذهبی و بینش اسلامی، پیرو مذاهب سنی حنفی و شیعه امامیه هستند که مذهب اخير تعداد کمی پيروان كيش اسماعیلیه را نيز شامل مي‌شود. همچنين با اتخاذ چنين استراتژي‌اي حکومت اسلامی و کلیتی ایجاد گردد تا همه مذاهب را در خود جا دهد و اسلام وجه مشترک تمامی مردم افغانستان باشد‌.

راه‌حلها در بحران مشروعیت

این بحران از جمله عوامل بی‌ثباتی سیاسی و جنگهای داخلی به‌شمار می‌رود. امنیت و اطاعت زمانی به وجود می‌آید که مردم جامعه احساس کنند قدرت حاکم بر جامعه مشروع است‌.

در صورت مشروع بودن حاکمیت‌، باید اقتدار نظام به عنوان عالی‌ترین مرجع سیاسی و مرکزی کل کشور به رسمیت شناخته شود منظور از مشروعیت، حقانی نشان دادن یا توجیه عقلانی اعمال قدرت است. اگر دلایلی را که حکام برای حکومت کردن می‌آورند از سوي مردم پذیرفته شوند مشروعیت دچار بحران نیست. سرزمین افغانستان ترکیبی از اقوام و مذاهب است؛ زیرا مبنا و معیار مشروعیت‌، مشارکت قومیتها در قدرت سیاسی است. تا زمانی که انسان پدیده حکومت را برحق و مشروع نداند از آن اطاعت نمی‌کند.

منابع و شیوه‌های مشروعیت

در جامعه بدوی مشروعیت را از ارزشهای سنتی و بدوی اخذ می‌كنند مانند «لویه جرگه‌ها» در افغانستان و یا توارث در نظامهای شاهی. در جوامع جدید مشروعیت را از قانون اخذ می‌کنند. در کشور بايد قوانینی تدوين شود كه از حقوق اساسی همۀ ملیتها سرچشمه گرفته و تمامی مسائل سیاسی و فرهنگی مبتنی بر آن بوده از مشروعیت برخوردار باشد. در جامعه سیاسی چند سیستم وجود دارد که همگی آنها باید مشروع باشند:

الف: جامعه سیاسی

به این معنی است که اعضا و افراد به وجود جامعه اعتقاد داشته باشند و خود را متعلق به آن جامعه بدانند. برای اين منظور مردم باید همسازی و همسويی مؤثری درتاریخ، فرهنگ و قلمرو هویت ملی کشور داشته باشند تا بتوانند علاقه و مشارکت خود را در نظام و جامعه سیاسی نشان دهند‌.

ب: نهادهای سیاسی

مانند: 1. نهاد اجرایی: مشروعیت علمی و عملی نظام مشروع در این است که افراد توانمند و با صلاحیت بر اساس ضوابط انتخاب شوند. این امانت باید به دست افراد امین و صادق سپرده شود. کابینه باید کاری باشد نه سیاسی و از افراد متخصص و متعهد تشکیل گردد. 2. نهاد تصمیم‌گیری (مجلس شورا): این نیز بايد با محوريت شريعت اسلام باشد. اقوام مختلف و دارندگان مذاهب حنفی و جعفری، با توجه به جمعیت و نفوس آنها، به صورت قانونی در آن راه یابند‌. 3. قوه قضاییه یا نهاد ارزیابی: نهاد مذکور باید متکی به نظام غیرشخصی و غیرحزبی و به دور از زد و بندهای سیاسی باشد. در این نهاد بیشتر توجه به این موضوع مبذول گردد تا استنباطات قوانین قضایی از وجوه مشترک فقه دو مذهب که دارای اکثریت پیرو در افغانستان می‌باشند، یعنی شیعه و سنی حنفی، استفاده می‌شود تا مشروعیت قوه قضاییه تضمین گردد.

راه‌حلها در بحران مشارکت

در این مورد باید بدین نحو عمل شود که تمامی جمعیتهای قومی، منطقه‌ای و مذهبی در تعیین سرنوشت‌شان سهم عادلانه داشته باشند زمینه‌ها طوری فراهم گردد تا همگی از هر قومیت و ملیت بتوانند در مواقع مناسب سهیم مشارکت گردند. ثبات سیاسی وقتی برقرار مي‌شود که گروه‌بنديهای مختلف اجتماعی امکان مشارکت در زندگی سیاسی ـ اجتماعی را دارا باشند تا امکان دست به دست شدن قدرت در میان آنها وجود داشته باشد. همچنین سیاست از خصلتهای شخصی خارج شده نهادینه شود و مشارکت همه‌جانبه مردم در ابعاد سیاسی‌، اقتصادی‌، اجتماعی‌، فرهنگی و ... تثبیت گردد.

پیدایش گروههای سیاسی و نظامی

از نظر تاریخی: احزاب و جریانات سیاسی ـ نظامی تأثير زيادي در تداوم و تشدید بحرانها داشته‌اند. اکثر پژوهشگران ریشه تاریخی گرایشهاي سیاسی و فکری افغانستان را در نهضت سید جمال‌الدین جست‌و‌جو می‌کنند‌. از اواخر قرن نوزدهم گروهها و دسته‌جاتي مانند «انجمن علما» در زمان عبدالرحمن‌خان؛ «انجمن سراج‌الاخبار»، جمعیت سری سری ملی (مشروطیت اول)، جان‌نثار ملت و حزب سری دربار (مشروطیت دوم ) در زمان امیر حبیب‌الله‌خان تأسيس شدند. بعد از آن، فعالیتهای محدودی وجود داشت تا زمینه توسعه سیاسی فراهم گردد. اما بر اثر استبداد سرکوب شدند.

هر زمانی که حضور استبداد کمرنگ می‌شد و باز هم زمینه برای ظهور جنبشهای سیاسی مهیا می‌گردید، فعالیت مجدد آغاز می‌شد؛ مثلاً بعد از جنگ جهانی دوم، اعلامیه منشور سازمان ملل متحد، مبنی بر احترام به حقوق اساسی بشر، باعث گردید محمدظاهر‌شاه تغییراتی را به لحاظ سیاسی در سطح داخلی و خارجی به وجود آورده حکومتش را با معیارهای آن سازمان همسو نموده به این منظور عضویت سازمان ملل متحد را کسب کرده محمدهاشم‌خان را، که شخصي مستبد بود، از صدارت خلع و‌شاه محمودخان را در نهم ماه مه 1946 به نخست‌وزيري منصوب می‌نماید. تحولات دیگري به وجود می‌آید؛ از آن جمله، آزاد كردن زندانیان سیاسی و تفویض بعضی از پستهای دولتی به آنان اعلام دموکراسی، پایان دادن به انحصار زبان پشتو و ترويج مجدد زبان فارسی دری از طريق چاپ کتب درسی آموزشگاهها، صدور اجازة نشریات و فعالیتهای مطبوعات غیردولتی، و آماده‌سازي زمینه‌های انتخابات در بلدیه (شهرداری) و مجلس شورا. در این برهه احزابی مانند ویش زلمیان (جوانان بیدار)، حزب وطن به رهبری میرغلام‌محمد غبار و حزب خلق به‌رهبری دکتر عبدالرحمن محمودی و اتحادیه محصلین و.... به فعاليت پرداختند. نشریات غیردولتی مانند ***انگار*، *ندای خلق***، ***وطن*** (***نیلاب***)، (***ولس***) و (***آیینه***)[[9]](#footnote-9) برای تحکیم دموکراسی و راه‌اندازی تظاهرات و اعتصابات در پوهنتون (‌دانشگاه‌) کابل، که شعار اکثریت آنها قانونگرایی و شاهی مشروطه بود، انتشار يافتند. در همین حال، حرکت اصولگرايانه‌اي تحت رهبری یکی از علمای شیعه، علامه شهید سید اسماعیل بلخی، به وجود آمد که اعضای آن از تمامی اقوام و مذاهب شیعه و سنی بودند. آنها در آغاز سال 1329 دستگیر و زندانی گردیدند که بعد از 14 سال، پس از تصويب قانون اساسی مشروطیت 1964 آزاد شدند.

این خیزشها باعث شد آزاديهای سیاسی دوباره مهار گردد. در سال 1951 نشریات آزاد، یکی پس از دیگری، توقیف شدند و در تاریخ ششم سپتامبر 1953 بار ديگر داوودخان به صدارت منصوب گردید که مدت ده سال دیگر در کشور دیکتاتوری حاکم گردید. فعالیتهای سیاسی نه‌تنها به صورت مخفی درآمد بلکه حتی تفکر سیاسی را به صلاح کشور ندانستند از بيم آنکه مبادا این وضعیت به قیامهای مسلحانه منجر گردد. از اين‌رو، با برکناری داوودخان زمینه را برای تدوين قانون اساسی و مشروطیت فراهم نمود.[[10]](#footnote-10)

با توشیح قانون اساسی در سال 1343، اولین گام به سوی دموکراسی، تفکیک قوا و آزادی بیان برداشته شد که در سایه آن احزاب با تفکرات و اندیشه‌های مختلف پی‌ریزی گردیدند، احزابي چون:

1. حزب دموکراتیک خلق

این حزب در یازدهم جدی (دی ماه) 1343 اولین کنگره خود را در کابل و در منزل نورمحمد تره‌کی برگزار كرد. اعضاي برجسته آن عبارت بودند از نورمحمد تره‌کی، ببرک کارمل، میر اکبر خیبر، سلطانعلی کشتمند، صالح‌محمد زری، غلام دستگیره، محمدطاهر بدخشی، نوراحمد نور، دکتر شاه‌ولی، عبدالکریم میثاق، سلیمان لایق، محمدحسن بارق شفیعی، حفیظ‌الله امین، محمد اسماعیل دانش، عبدالحکیم شرعی جوزجانی و ظاهر افق. در آن کنگره کمیته مرکزی و اعضای علی‌البدل آن حزب انتخاب شدند. حزب مذکور از نظر ایدئولوژی معتقد به مارکسیسم بود، باعث ویرانيهايي شد و زمینه‌ساز تجاوز شوروی بود.[[11]](#footnote-11)

2. ستم ملی

این جریان منشعب از حزب دموکراتیک خلق می‌باشد که در رأس آن محمدطاهر بدخشی بود. حزب دموکراتیک خلق، درنتيجه تفکرات مارکسیستی، تضاد جامعه افغانستان را تضاد طبقاتی می‌دانست؛ اما طاهر بدخشی معتقد بود که در افغانستان هنوز طبقات شکل نگرفته است؛ تضاد جامعه تضاد قومی می‌باشد و حاکمیت دیرینه یک قوم بر اقوام دیگر ستم ، ستم ملی، است. از این‌رو، سعی داشت با شعار ملیتهای محروم، جوانان تاجیک، ازبک، هزاره، ترکمن و... را جمع نموده از سلطه قوم پشتون بر اقوام دیگر، به‌زعم خود، بکاهد. حزب دموکراتیک خلق اعتقاد به مبارزات پارلماني و مسالمت‌آمیز داشت در حالی که حزب ستم ملی معتقد به مبارزات مسلحانه و قهرآمیز بود.

## 3. حزب دموکراتیک مترقی (مساوات)

اين حزب در زمان صدارت محمدهاشم میوندوال به توسط شخص خود او در سال 1445ـ 1346 شکل گرفت. میوندوال برای اینکه تمامی مردم افغانستان را حول محور حزب خود جمع نماید در مرامنامۀ حزبش بر چند اصل تأكيد می‌ورزید:

1. اسلام به عنوان دین جامع؛

2. دموکراسی به عنوان سیستم نظام اجتماعی؛

3. سوسیالیسم به عنوان رافع بیعدالتی و تضادهای اقتصادی و اجتماعی در کشور؛

4.‌ شاه به عنوان رافع وحدت ملی.

میوندوال می‌خواست که، بر مبناي اصول فوق مسلمانها، کمونیستها، ناسیونالیستها، سلطنت‌طلبان و لبیرالها را در یک تشکلیلات جمع نماید. او تصور مي‌كرد كه پیروان عقاید و انديشه‌هاي متضاد سیاسی ـ اجتماعی را حول یک محور گرد آورد و به تنشهای سیاسی و اجتماعی خاتمه دهد.

4. سازمان مترقی یا جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید)

جنبش مزبور، در حقیقت، نقطه مقابل حزب دموکراتیک خلق، حزب مارکسیستهای پیرو مائوتسه دونگ رهبر انقلاب چنین بود. این سازمان در سال 1344 با همت دکتر اکرم یاری، صادق‌علی یاری و شاهپور به صورت مخفی تأسيس شد. اين حزب با هدف مبارزات مسلحانه و مخالفت با تزهای شوروی و طرفداری از چین به فعالیت پرداخت و در زیر چتر هفته‌نامه ***شعله جاوید***به نشر افکار مارکسیستی و مائوئیستی اشتغال داشت. دیگر افراد برجستة این جریان عبارت بودند از مهندس انجینر محمد عثمان، دکتر رحیم محمودی، هادی محمودی، حیدر لهیب، دکتر عین‌علی بنیاد، قاسم واهب و دکتر فیض بودند. این سازمان در سال 1349 دچار انشعاب شد. عده‌اي هم جزوة پس‌منظر تاريخ را منتشر كردند. بقایای اين جريانات در افغانستان و خارج تحت عناوین گروه انقلابی خلقها، سازمان آزاديبخش افغانستان (ساما)، گروه اخگر (سرخا)، سازمان فداییان اسلام، جمعیت انقلابی زنان و انجمن مبارز افغانی در آمريكا به فعاليت پرداختند.

## 5. افغان سوسیال دموکرات ( افغان ملت)

این جریان و حزب با همت مهندس غلام‌محمد فرهاد تأسیس شد. اکثریت کامل اعضای آن را پشتونها تشکیل می‌دادند و اغلب دارای افکار مارکسیستی و متهم به تمایلات نژاد‌سالاری و داشتن تعصبات قومی و زبانی (پشتونيسم) بودند.[[12]](#footnote-12) این حزب هم دچار انشعاب شد و از اشخاص مهم آن می‌توان فدامحمد فدایی، امان‌الله و اکمن شمسئلهدا شمس و قدرت‌الله حداد نام برد.

6. نهضت جوانان مسلمان

جنبش مذکور به صورت علنی در سال 1348 در پوهنتون (دانشگاه) کابل به فعاليت پرداخت و اعضای آن روشنفکران مذهبی بودند. شخصیتها و استادان پوهنتي (دانشکده) الهیات مانند استاد غلام‌محمد نیازی رئیس دانشکده، استاد برهان‌الدین ربانی، استاد محمدموسي تونا، استاد عبدالرسول سیاف در اين نهضت به صورت مخفي نقش عمده رهبری داشتند و اشخاص دیگري كه به صورت علنی این نهضت را هدایت می‌کردند عبارت بودند از: عبدالرحیم نیازی‌، غلام ربانی عطیش، گلبدین حکمتیار، سیف‌الدین نصرتیار، دکتر عمر، مهندس حبیب‌الله، عبدالقادر توانا، سید منصور، مولوی حبیب‌الرحمان و....

این جریان متأثر از اندیشه‌های شهید سید قطب و استاد حسن البنا بوده و از فعال‌ترین جنبشهاي روشنفکری در افعانستان به حساب می‌آمد. به لحاظ مذهبی، اکثریت اعضای آن سنی حنفی بودند. عده قابل‌توجهي از جوانان شیعه هم در این جنبش فعاليت مي‌كردند مانند احمد فرید مقداد (‌رستمی‌)، محمد‌رحیم افضلی، سید سلطان پیکار، شهید سید اسماعیل هاشمی، سید میرآقا حقجو، محمدقسیم اخگر، شهید محمدنصیر عظیمی، شهید هادی واصل، ملا محمد رفیق، دکتر حسنعلي‌، شهید حسین قلندرزاده و ....

7. پاسداران انقلابی افغانستان

در سال 1349 تشکلی شیعی به صورت نیمه‌مخفی تأسیس شد که متشکل از دانشجويان مبارز شیعه مذهب افغانستان بودند. آنها مبلغ اندیشه‌های امام خمینی(ره) بودند که جزوات درسی مربوط به حکومت اسلامی یا ولایت ‌فقیه امام سرآغاز اندیشه‌های سیاسی آنها را شکل می‌داد. آنها آثار امام خمینی‌(ره)، شریعتی‌، شهید مطهری‌، سید قطب‌، علامه سید محمدحسین طباطبایی، آیت‌الله مکارم شیرازی و ... در عرصه مبارزات فرهنگی نیز را مرجعیت امام خمینی بعد از رحلت آیت‌الله سید محسن حکیم را تبلیغ و ترویج می‌کردند.

لازم است یادآوری شود که شیعیان در اقصی نقاط جهان، با پیروی از پیامبر و اهل بیت آن بزرگوار، هیچ‌‌گاه در برابر طواغیت سکوت نکردند بلکه همواره در راه ترویج اسلام ناب مجاهدت کرده‌اند. در جهان اسلام نمونه‌های زیادی از پیشکسوتاني چون میرزای بزرگ شیرازی ، شهدای اول و ثانی ، شهید نواب صفوی و... وجود دارد. در افغانستان ، قبل از این جریانات، قیامهای شیعی زیادی صورت گرفته مانند قیام شهید علامه سید اسماعیل بلخی و قيام شهید سید علی‌اصغر شعاع و... .

پیشگامان پاسداران انقلابی عبارت‌‌اند از شهید سید موسی علی‌پور، شهید سید عبدالله واحدی (کریمی)، شهید فرید مقداد (رستمی)‌، سید اسدالله نکته‌دان، دکتر طالب عالم‌زاده ، سید سلطان پیکار، محمد کاظم (محمد کریم) خلیلی ، هادی واصل ، قدسی، مهندس محسن، جمعه‌خان گلستانی‌، قسیم اخگر، دکتر سید عسكر موسوی (علی‌پور کوچک)، قاضی ضیا، مهندس حسنعلی، جان‌آقا قاسمی، استاد قادر فرهمند و... این نهضت از سال 1352 دچار انشعاب گردید و اعضای آن گروههای دیگری مانند: اسلام مکتب توحید، سازمان مجاهدین مستضعفین، سازمان نصر، نهضت روحانیت جوان، سازمان رعد، جبهه متحد انقلاب اسلامی، کانون مهاجر و.... را تأسيس كردند.

8. خدام الفرقان

گروه مذکور با همت محمداسماعیل مجددی معروف به حضرت قلعه جواد تأسیس شد و مدرسه نورالمدارس غزنی از پایگاههای مهم آنها برای تدریس بود. اينها به لحاظ تفکرات اسلامی در نقطه مقابل نهضت جوانان مسلمان، که بيشترشان از علمای سنی جامعه افغانستان بودند، قرار داشتند. از شخصیتهاي فعال اين گروه می‌توان از مولوی نصرالله منصور، مولوی عبدالستار صدیقی، مولوی غلام‌نبی زرمتی و ... نام برد.

اعضا و هواداران این گروه بعد از سال 1358 در تشکیل حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمدنبی محمدی و بعد از پیروزی مجاهدین در تشکیل گروه طالبان نقش اساسی داشتند.

9. جمعیت‌العلماء محمدیه

این جمعيت با همت مجددی در سال 1350 تأسیس شد و به لحاظ پايگاه در حقیقت در نقطه مقابل گروه خدام‌الفرقان قرار داشت. دو جریان فوق، بعد از نهضت جوانان مسلمان، در مبارزه با گروهها و اندیشه‌های کمونیستی در افغانستان سهم مهمي داشتند و در تجمع و سازماندهی علماي مدارس دینی در افغانستان برای مقابله با سازمانهای کمونیستی فعالیت مي‌كردند.

10. پیمان ملی

این تشکل از سالهای 1345 به بعد، همگام با همکاران و همپیمانان شهید بلخی به صورت مخفی فعاليت مي‌كرد. اعضاي این گروه دارای اندیشه‌های مختلف بودند. سید میر‌علی گوهرغوربندی، سید اسماعیل سروری، هاشمی لولنجی، عبدالطیف سرباز، میراجان سحیقی، میرحسین رضوانی، سید اسدالله نکته‌دان، دکتر قاسم صابری، میرعلی احمد ضیا، بارق کیانی و.... در اين تشكل فعاليت مي‌كردند. عده‌اي از آنها صوفی‌مسلک، عده دیگر اسلامگرای رادیکال و تعداد دیگر طرفدار چه‌گوارا بودند. عمده هدف آنها سرنگونی نظام شاهی و برقراري نظام جمهوری در افغانستان بود. یک عده از آنها بعد از کودتای داوودخان و اعلام جمهوریت در سال 1352 از سوي نامبرده، رسالت‌ خود را خاتمه یافته اعلام نموده با رژیم داوود‌خان همکاري كردند و برای تحکیم جمهوریت به فعاليت پرداختند. تعداد دیگري از آنها، که در برابر گروه اول جناح دوم را تشکيل مي‌دادند و حکومت داوودخان را سرآغاز دیکتاتوری جدید و راهگشای کمونیسم مي‌دانستند، مبارزات خود را تحت عنوان حزب توحید سازمان دادند. که از اعضای آن میرعلی گوهرغوربندی، مولانا عطاءالله فیضانی، ژنرال میراحمد شاه‌خان گردیزی، میراجان سحیقی، اخترمحمد سلیمانخیل، سید اسماعیل پاسخ‌هاشمی، خوشی وال و ... را مي‌توان نام برد. در زمان داوودخان کودتايی از طرف آنها سازماندهی شده بود که قبل از هر اقدامي دستگیر و اکثر آنها زندانی شدند و يا بعد از کودتای حزب دموکراتیک خلق (کمونیستها) و در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به شهادت رسیدند.[[13]](#footnote-13) احزاب فوق‌ در ابتدا جنبه سیاسی ایدئولوژیک داشتند که مي‌توانستند تمامی اقشار، اقوام و پیروان مذاهب شیعه و سنی را در بر گيرند.

کودتای 7 ثور (هفتم اردیبهشت)

در پنجشنبه هفتم ثور سال 1357 کودتای ننگین حزب دموکراتیک خلق در برابر جمهوریت داوودخان صورت گرفت. با کشته شدن داوودخان به دست کمونیستها حكومت خودكامة داوودخان پايان يافت؛ اما فصل دیگری از جنایت با روی کار آمدن حزب دموکراتیک خلق (حزب کمونیست) آغاز شد. کمونیستها از بدو تأسیس سازمان سیاسی‌شان در سال 1343 تا سقوط دولت دکتر نجیب‌الله آخرین رئیس جمهور کمونیست در سال 1371، در مجموع 28 سال جنایت کردند. در این 28 سال کارنامه آنها آنقدر سیاه و اعمالشان آنقدر ننگین است که قابل مقایسه با دیگر رفقايشان در اروپای شرقی، آسیا ، آفریقا و آمريكای لاتین نيست.

کمونیستها بعد از کودتای هفتم ثور 1357 حكومت افغانستان را غصب نموده نظام کمونیستی را حاکم کردند. کارکرد آنها در مدت 14 سال، یعنی از سال 1357 تا سال 1371، یکی از سیاه‌ترین دوره‌هاي تاریخی افغانستان است. آنها هم چندجناحی و دچار اختلافات زيادي بین حزب خلق و حزب پرچم بودند. در نتيجة درگیریهای درون‌گروهی هر کدام از احزاب مذکور در مدت چهارده سال حاکمیت شومشان چند رئیس‌جمهور، هر کدام به دست دیگری، به قتل رسیدند. اولین رئیس‌جمهور آنها نورمحمد تره‌کی در تاریخ 25 سنبله (25 شهریور) به دست شاگرد وفادارش حفیظ‌الله امین کشته شد و امین به عنوان رئیس رژیم کمونيستی اعلام گردید. بعد از کشته شدن تره‌کی، حفیظ‌الله امین شعار دروغين مصونیت قانونيت و عدالت را مطرح ساخت، تره‌کی را متهم نمود و اسامی دوازده هزار نفر را که در زندانهای کمونیستها به شهادت رسیده بودند به تره‌کی نسبت داده گفت : کسانی که عظمت خود را در فشار آوردن به مردم می‌دیدند از بین برده شدند.

حفیظ‌الله امین، كه در زمان ریاست تره‌کی جنایات زیادی مرتکب شده بود، مدت بیشتر از چهار ماه دوران ریاست خودش جنایتهای بیشمار دیگری مرتكب شد و سرانجام در ششم جدی (6 دی ماه) به دست روسها به قتل رسيد.

شوروی همزمان با کشتن حفیظ‌الله امین و تجاوز به افغانستان، ببرک کارمل را در پناه سربازان خود وارد افغانستان نموده جانشین حفیظ‌الله امین كرد. این بار جناح دیگر حزب دموکراتیک خلق (جناح پرچم) به عنوان دست‌نشانده شوروی به قدرت رسید. پرچميها بعد از آن به سرکوب و قلع و قمع جناح دیگر (خلقيها) پرداختند. كمونيستها بعد از تجاوز شوروی و به قدرت رسیدن ببرک کارمل در ششم جدی 1358 عده زیادی از پرچميها را به زندان انداختند و 15 جوزا (خرداد) 1359 هشت نفر از نزدیکان امین و وزرای کابینه‌اش را اعدام نمودند.

ِِدر سال 1365 برای نخستین بار ببرک کارمل در پلنیوم هفدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست مسئله آشتی ملی را مطرح نمود اما این طرحِ توسط کارمل جلب توجه نکرد؛ زیرا او در نظر مردم منفور بود و در داخل حزب هم نتوانسته بود وحدت را تأمين و حفظ كند. روسها تصمیم گرفتند کارمل را کنار بگذارند. این کار درپلنیوم هجدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی صورت گرفت و دکتر نجیب‌الله در 14 ثور جانشین کارمل گردید. کارمل را دوباره به شوروی تبعید کردند. در حالی که از رفتن امتناع می‌ورزید او را به زور سوار هواپیما نموده از کشور خارج کردند.

با روی کار آمدن نجیب‌الله و برکناری کارمل، دودستگی بین جناح پرچم پیش آمد. طرفداران کارمل دست به تظاهرات خیابانی زدند؛ اما آنها را سرکوب، دستگیر و تبعید كردند. در بيستم اسد (مرداد) 1366 شایعه کودتا بر ضد نجیب پخش شد. در پلنيوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق (حزب کمونیست)، در 25 میزان (مهر) 1366 از تغييراتي سخن به ميان آمد؛ دکتر نجیب‌الله اعتراف نموده گفت: بعد از برکناری ببرک کارمل ان انحرافات فراکسیونی در حزب به وجود آمده و اظهار داشت کسانی را که در راه تحقق آشتی ملی سنگ‌اندازی می‌کردند جزای حزبی دادیم. به همین صورت درگیريهای درون‌حزبی بین چند جناح کمونیست ادامه داشت تا اينكه در 23 قوس (آذر) اعلام شد کودتايی به رهبری سه افسر نظامی به نامهای عبدالسمیع عزیزی ، سید نعیم‌شاه و نظرمحمد خنثی گردید.

دو ماه بعد در پانزدهم حوت (اسفند) 1368شهنواز]تني؟[ وزیر دفاع کودتا نمود که به شکست انجامید. این کودتا بعد از کودتای هفتم ثور خونین ترین کودتا بود که تلفات غیر نظامیان را 300 نفر کشته و 500 نفر زخمی گزارش دادند؛ از آن جمله 55 تن از افسران مدافع نجیب به هلاکت رسیدند و خانواده‌اش و چند افسر نظامی به پاکستان فرار کردند که مورد حمایت سازمان اطلاعات ارتش پاکستان و حزب اسلامی حکمتیار قرار گرفتند. سرانجام، کمونیستها از مواضع قبلی‌شان عقب‌نشینی کردند. نجیب آخرین رئیس جمهور دست‌نشانده شوروی، دومین کنگره حزب دموکراتیک خلق (حزب کمونسیت) را در هفتم سرطان (تیرماه) سال 1369 برگزار نمود. در آن کنگره، نام حزب دموکراتیک خلق، که منفور مردم مسلمان افغانستان بود، تغییر داده شد. در مرامنامه حزب وطن، برخلاف شعارهای کمونیستی، بر اسلام، دموکراسی و ملیت افغانی تأكيد شد و همزمان تلاشهايی برای مذاکره و معامله با احزاب اسلامی و جهادی را شروع نمودند .

کمونیستها برای اولین بار می‌خواستند که با احمدشاه مسعود مذاکره نمایند؛ اما آنها نپذیرفتند. در سال 1367 با حزب اسلامی حکمتیار در طرابلس و بغداد مذاکره نمودند. در همان سال با جبهه نجات ملی به رهبری صبغت‌الله مجددی در مرز تورخم بین افغانستان و پاکستان به گفت‌و‌گو نشستند. در سال 1369 با سردار ولی داماد ظاهرشاه و مجددی مذاکره کردند. همچنين در ماه دلو (بهمن) 1370 با نمایندگان حزب اسلامی حکمتیار، اتحاد اسلامی سیاف و ژنرال حمید گل رئیس وقت آی.اس.‌اي پاکستان از یک طرف و از سوی دیگر با نمایندگان رژیم کمونیستی مانند ژنرال یعقوبی وزیر امنیت دولت کمونیستی کابل.[[14]](#footnote-14) در این هنگام دکتر نجیب رئیس رژیم کمونیستی خواست که به عنوان مصلح و شخصیت ملی تظاهر نماید و تمام جنایتها را به گردن کارمل بیندازد؛ روز هفدهم دلو (بهمن) روز شکست و خروج ذلت بار قوای متجاوز شوروی را روز نجات ملی اعلام نمود.

بدین‌ترتیب، طرفداران کارمل خواستار استعفای وی گردیدند که نجیب هم مجبور شد در تاریخ 25 حوت (اسفند) سال 1370 اعلام کند که حاضر است از مقام خود كنار برود. پس از اين گفتة نجیب، طرفداران ببرک کارمل از جناح پرچم مانند ژنرال مؤمن و ژنرال دوستم و ... بر ضد نجیب کودتایی را تدارک دیده با مجاهدین از جمله احمدشاه مسعود و حزب وحدت اسلامی و ... تماس گرفتند و خواستار سرنگونی نجیب گردیدند. آنها مزار شریف را در 27 حوت (اسفند) از کنترل دولت نجیب خارج کردند. به اين ‌ترتیب، موجبات سقوط دولت کمونیستی در 27 حوت (اسفند) سال 1370 فراهم گردید و شهرها و پایگاههای دولت نجیب تحت کنترل مجاهدین قرار گرفتند. نجیب‌الله، که عملاً از مقابله با مخالفان عاجز مانده بود، موفق به فرار نشده به نمایندگی سازمان ملل در کابل پناهنده گردید. سرانجام، دولت کمونیستی در پنجم ثور 1371 ساقط شد. قوای مجاهدین از گروههای مختلف وارد کابل شدند؛ و به اين ترتيب، به سلطه حزب دموکراتیک خلق (حزب کمونیست) به ظاهر خاتمه داده شد.

همسويی احزاب اسلامی افغانستان و پاکستان

در افغانستان از سال 1347 بدین‌سو، صرف‌نظر از گروههای دیگر، احزاب اسلامی اهل تسنن به دو گروه متعارض مانند احزاب دولت‌ستيز و دولت‌گرای پاکستان تقسیم شدند.

1. گروههای اسلامی دولت ستیز

اين گروهها در قالب جریان دانشجویی جوانان مسلمان از سال 1348 شکل گرفتند. اينها متأثر از افکار اخوان‌المسلمین مصر بودند که بيشتر آنها بعد از کودتای هفتم ثور به نام جمعیت اسلامی استاد ربانی، حزب اسلامی مهندس حکمتیار، اتحاد اسلامی استاد سیاف متشکل گردیدند که در زمان قبل از کودتای هفتم ثور هم به عنوان گروه جوانان مسلمانان یک جریان مبارز و دولت‌ستیز بودند. این احزاب همسو با جماعت اسلامی پاکستان به رهبری مولانا مودودی بودند که اكنون رهبری آن را قاضی احمدحسین عهده‌دار است. از گذشته تاكنون، این احزاب با اخوان‌المسلمین بوده‌اند؛ و در زمان جهاد همکاريهایی با هم داشتند. در زمان ریاست ضیاء‌الحق به احزاب همسو در افغانستان كمكهاي زيادي كردند.

2. گروههای اسلامی دولت‌گرا

بعد از ظهور نهضت جوانان مسلمان و تشدید فعالیتهای کمونیستها در مخالفت با نظام سلطنتی، به منظور رويارويي با احزاب اسلامی دولت‌ستیز و جریان کمونیستی، احزاب اسلامی دولت‌گرا مانند تشکیلاتی به نام خدام‌الفرقان و جمعیت‌العلمای محمدیه تشكيل شدند. احزاب مذکور از پیروان طریقت بودند و از نظر سیاسی از مخالفان طرز تفکر اخوان‌المسلمین به حساب می‌آمدند. این احزاب همسو با حزب جمعیت‌العلمای اسلام در پاکستان بودند. جمعیت‌العلمای اسلام به رهبری مولانا فضل‌الرحمان با حزب مردم پاکستان ائتلاف نموده در زمان نخست‌وزیری خانم بی‌نظير بوتو به احزاب همسو در افغانستان مانند حرکت انقلاب اسلامی، جبهه نجات و محاذ ملی اسلامی، به نام اتحاد سه‌گانه کمکهای زیادی كردند.[[15]](#footnote-15)

مهم‌ترین احزاب بعد از تجاوز شوروی

مهاجرت مردم افغانستان به کشورهای همسایه، حضور قوای متجاوز شوروی در افغانستان، کمکهای مالی به مجاهدین و نبود یک رهبری مقتدر، باعث گردید که بیش از دويست حزب و گروه سیاسی در افغانستان به وجود بيايد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

1. جمعیت اسلامی به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی

2. حزب اسلامی افغانستان به رهبری مهندس حکمتیار

3. حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمدنبی محمدی

4. حزب اسلامی به رهبری مولوی یونس خالص

5. اتحاد اسلامی به رهبری استاد عبدالرسول سیاف

6. حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آیت‌الله محمدآصف محسنی

7. شورای اتفاق اسلامی افغانستان به رهبری آیت‌الله سید علی بهشتی

8. جبهه نجات ملی افغانستان به رهبری استاد صبغت‌الله مجددی

9. پاسداران جهاد اسلامی افغانستان به رهبری حجت‌الاسلام اکبری، شهید حجت‌الاسلام صادقی‌نیلی، آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله تقدسی و....

10. محاذ ملی اسلامی افغانستان به رهبری پیرسید احمد گیلانی

11. سازمان نصر افغانستان به رهبری شهید حجت‌الاسلام عبدالعلی مزاری، آیت‌الله صادقی‌پروانی، محمدکریم خلیلی، شهید حجت‌الاسلام سید حسین حسینی، عزیزالله شفق، شهید حجت‌الاسلام سید عبد‌الحمید سجادی و قربانعلی عرفانی و.....

12. سازمان نیروی اسلامی افغانستان به رهبری آیت‌الله سید ظاهر محقق بهسودی

13. حزب‌الله افغانستان به رهبری قاری احمدعلی غوردروازی.

همچنین در سال 1369 اتحادی از احزاب شیعی به نام حزب وحدت اسلامی افغانستان متشکل از شمار زیادی از گروههای فوق‌ شکل گرفت و گروه دیگری بر اساس توطئه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سال 1373 به نام تحریک اسلامی طالبان نیز به وجود آمد.

اکثر گروههای مذکور، در ابتدا، به شکل ایدئولوژیک و تفکرات اسلامی ظاهر شدند؛ اما به تدریج رنگ قومی، منطقه‌ای و ... به خود گرفتند و پشتيباني یکی از کشورها و حتی دشمنان اسلامی را به خود جلب کردند. اينها در تشدید جنگهای داخلی افغانستان مؤثر بوده‌اند و باعث ایجاد بحرانها و عدم‌موفقیت مجاهدین مسلمان شده‌اند.

عوامل خارجی

تجاوز شوروی و ابعاد آن : روابط تاريخي

روابط افغانستان با شوروی از سال 1919، زمانی که امان‌الله‌خان زمام امور مملکت را به عهده گرفت، شروع شد. در حالی که هنوز انگلستان استقلال سیاسی افغانستان را به رسمیت نشناخته بود دولت شوروی در 27 مارس 1919 با صدور اعلامیه‌ای استقلال افغانستان را از تحت سیطره انگلیس به رسمیت شناخت. امان‌الله در هفتم آوریل 1919 يك پیام دوستی براي ولادیمیر ایلی ييچ اولیانوف لنین رهبر شوروی فرستاد که روابط سیاسی بین دو کشور برقرار شود. لنین هم در 27 ماه مه 1919 جواب مثبت داد. به اين‌ ترتیب، قبل از اعلام استقلال افغانستان از سلطه انگلیس، روابط با شوروی برقرار گردید. در تاریخ 28 فوریه 1921 يك معاهده همکاری ميان دو كشور منعقد شد.[[16]](#footnote-16)

قرارداد دیگري روسها با دولت افغانستان در سال 1931 منعقد كردند که در بند سوم آن اشغال هر یک از دو کشور به وسیله دیگری منع شده و دخالت در اوضاع داخلی طرف مقابل قابل قبول نخواهد بود.[[17]](#footnote-17) در زمان جنگ سرد نفوذ شوروی در افغانستان سبب شد تا گروههای طرفدار شوروی مانند کلوپ ملی، وویش زلمیان (جوانان بیدار) یعنی حزب دموکراتیک خلق تشکیل شود. در اثر رقابتهای زمان جنگ سرد، به ویژه پس از سالهای 1954 در زمان صدارت محمدداوودخان سیل کمکهای نظامی و... شوروی به جانب افغانستان سرازیر شد.

در 15 دسامبر 1955، بولگانین رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی و خروشف عضو هیئت رئیسه شورای عالی شوروی بنا به دعوت حکومت پادشاهی افغانستان وارد کابل شدند؛ و در 18 دسامبر اعلامیه مشترک بین محمدداوودخان و هیئت شوروی به امضا رسید. از این سال به بعد، مستشاران روسی رسماً مشغول به کار شدند و سلاحهايي مانند تانکهای تی 34، هواپیمای میک 17، بمب‌افکن دی ال 28، هلی‌کوپتر و سلاحهای دستی را به افغانستان وارد کردند.[[18]](#footnote-18) در همان زمان صدارت داوودخان قراردادهای همه‌جانبه با شوروی به امضا رسید.

به همین ترتیب در 26 سرطان (تیر) 1352 داوودخان با يك کودتای سفید زمام امور کشور را به دست گرفته نظام جمهوری را اعلام نمود. داوودخان، كه از طرفداران شوروی بود، در راستای نزدیکی با شوروی، اختلافات پاکستان را تشدید نموده درباره اصلاحات اراضی و... وعده‌هاي بلندپروازانه‌اي داد. اقدامات داوودخان آمريكا را به هراس انداخت و ایالات متحده شروع به مداخله در امور افغانستان نمود که، در نتیجه، سازمان سیا مأمور بررسی مسائل افغانستان گردید.[[19]](#footnote-19)

بنابراین، «سیا» جهت کشانیدن افغانستان به سوی غرب از طریق ورود به حوزه اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای با مرکزیت تهران، که در برگیرنده پاکستان و حوزه خلیج‌فارس بود، اقدام كرد. در نتیجه، برنامه کمک به افغانستان به مبلغ دو‌ میلیارد دلار امکان‌پذیر شد و ایران از طرف آمريكا مبلغ مذکور را به داوودخان پرداخت نمود. بدین‌سان، داوودخان را به آمريكا و غرب نشان داد و به این منظور، افسران وفادار به وي جهت آموزش به آمريكا اعزام شدند.[[20]](#footnote-20) گرایش مجدد او به جانب آمريكا سازمانهای مارکسیستی را بر آن داشت تا گروههای خلق و پرچم را که با هم نزاع و درگیريهای درونی داشتند، توسط شبکه‌های مخفیK.G.B دوباره همسو نمایند. گروههای فوق، که بعد از کودتای داوودخان در ارتش افغانستان نقش عمده‌اي داشتند‌، در هفتم ثور (ارديبهشت) 1357 با یک کودتا او را سرنگون نمودند و رژیم طرفدار مسکو را در افغانستان مستقر ساختند زیرا روسها افغانستان را حریم امنیتی تلقی می‌کردند.

کودتای هفتم ثور سرآغاز تجاوز شوروی

همان‌طور که ذکر شد، صعود و سقوط سردار محمد داوود را می‌توان در راستای جنگ سرد در افغانستان ارزیابی نمود و کودتای هفتم ثور حزب دموکراتیک خلق در سال 1357 بعد از نزدیکی داوودخان به آمريكا را می‌توان به مثابه پیروزی استراتژیک اتحاد جماهیر شوروی در منطقه ارزیابی کرد.

این کودتای ننگین سرآغاز تجاوز شوروی و تمامی گرفتاریهاي موجود گردید. کودتاچیان اختيارات و مقامات سیاسی را بین دو شاخه حزب (گروههای خلق و پرچم) تقسیم کردند. نورمحمد تره‌کی از جناح خلق به عنوان رئیس جمهور افغانستان معرفی گردید و پست دیگر به جناح پرچم سپرده شد. شوروی و کشورهای اروپای شرقی نخستین کشورهایی بودند که رژیم جدید را به رسمیت شناختند. از آن پس، شمار فزاینده‌ای از كارشناسان و مستشاران روسی وارد افغانستان شدند.

حزب دموکراتیک خلق قرارداد بیست ساله‌اي با روسها منعقد کردند که، به‌رغم عقيدة عده‌ای از صاحبنظران، نشانه تحت‌الحمایگی و ورود این کشور به جرگه اقمار شوروی بود.[[21]](#footnote-21) مردم افغانستان از بدو کودتای هفتم ثور و آشکار شدن ماهیت الحادی و ضداسلامی آن، مبارزه با رژیم کودتا و تحت‌الحمایه شوروی را آغاز نمودند. اوضاع افغانستان روزبه‌روز بحرانی‌تر می‌گرديد. حزب دموکراتیک خلق فاقد پایگاه مردمی بود و نمی‌توانست این بحران را کنترل و برطرف نماید. در سالهای1357 و 1358، حزب حاكم مستقیماً با مردم درگیر شد و در ارتش و ادارات دولتی دست به پاکسازی زد.

افسران بلندپایه و کارمندان عالی‌رتبة دولتی را برکنار نموده اعضا و هواداران خود را، که فاقد تجربه اداری، علمی و مسلکی بودند، به جاي آنها گماشت. متعاقباً به بازداشت و کشتار بیرحمانه اشخاص ذینفوذ، علمای طراز اول مذهبی اعم از شیعه و سنی، روشنفکران مذهبی و مخالف حزب دموکراتیک خلق، ثروتمندان و... پرداخت. در نتیجه اختناق، فشار، کشتار وحشیانه مردم، وابستگی حزب دموکراتیک خلق به شوروی و شهرت اعضای آن به الحاد و فساد اخلاقی زمینه را برای قیامهای مردمی در سرتاسر افغانستان مهیا کرده بود. لذا دولت کمونیستی با سه مشکل عمده روبه‌رو گردید:

1. مخالفت مردم و قیامهای پراکنده در سراسر کشور

2. تبلیغات و تحریکات برخی از کشورهای خارجی

3. اختلافات درونی جناحهای خلق و پرچم و نیز اختلافات داخلی جناح خلق (نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین)

سرانجام آن اختلافات منجر به کشته شدن تره‌کی به دست امین، کشته شدن حفیظ‌الله امین بعد از مدتی به دست نیروهای شوروی و روی کار آمدن ببرک کارمل به وسیله عساکر شوروی شد؛ و اينها همه نتیجه رقابتهای جناحی کمونیستهای خلقی و پرچمی بود. و يكي هم برکناری کارمل از سوي نجیب‌الله بود. در تمامی کشتارها شوروی به طور مستقیم و غیرمستقیم دست داشت؛ زیرا هدف اصلی آن دولت اشغال نظامی افغانستان بوده است.

تجاوز شوروی و قیام سرتاسری در افغانستان

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، قوای اشغالگر شوروی در ششم جدی 1358 با تجاوز آشکار وارد سرزمین اسلامی افغانستان گردید. آنچه که توجه پژوهشگران علوم سیاسی و روابط بین‌المللی را جلب می‌کرد علل تهاجم نظامی شوروی به افغانستان بود که هر کسی از زاویه خاصی به این موضوع نگریسته فرضیه‌های مختلفی ارائه داده ‌است:

1. اهمیت استراتژیک برای شوروی: افغانستان به عنوان نقطه ارتباطی و داراي اشراف به خاورمیانه و بحر هند به منظور تهاجمات بعدی، استفاده از معادن بکر و دست نخورده افغانستان، برآورده ساختن بخشی از نیازمندیهای اقتصادی شوروی، رسیدن به آبهای گرم جنوب، در راستای محاصره استراتژیک چین.[[22]](#footnote-22)

2. جلوگیری از نفوذ انقلاب اسلامی ایران چرا که انقلاب اسلامی استراتژی خود را به عنوان انقلاب رهایی‌بخش برای همه مسلمانان و سرزمینهای اسلامی مانند فلسطین و لبنان و کشورهای اسلامی آسیای مرکزی از چنگال سلطه اتحاد جماهیر شوروی و... مطرح ساخته است.

3. سرکوب قیام اسلامی مردم افغانستان، جلوگیری از سقوط رژیم دست‌نشانده کمونیستی در کابل که در برابر سلحشوريهای مجاهدین خداجوی افغانستان، رژیم منفور مارکسیستی تهدید به سقوط و نابودی می‌شد. دیگر اینکه اتحاد شوروی با تهاجمات وحشیانه خود بر آن بود كه از پیروزی مجاهدین جلوگیری كند.

حفظ و تأمين امنیت سرزمینهای آسیای مرکزی و ثبات سیاسی جمهوريهای آنها، در مردم مسلمان افغانستان برابر بازگشت به هویت اسلامی و ملی آنان، با تأثيرپذیری از انقلاب اسلامی ایران و جهاد مقدس. موارد فوق، در مجموع، قسمتی از نظریات مختلفی بود که ابعاد تهاجم نظامی شوروی را در افغانستان نشان مي‌دهند. دلایل فوق هیچ‌گاه به تنهایی نمی‌توانند علل اصلی تجاوز شوروی را بیان کنند بلکه مجموعاً هر کدام بخشی از اهداف توسعه‌طلبانه و جهانخوارگی «سوسیال امپریالیسم» شوروی آشكار مي‌سازد.

پیامدهای حضور شوروی در افغانستان

تجاوزات اتحاد جماهیر شوروي و پیامدهای ناشی از آن در افغانستان عکس‌العملهای جامعه اسلامی افغانستان و جوامع بین‌اللملی را در پی داشت که دامنه مبارزات و جنبش مقاومت را داراي تحولات کمی و کیفی نمود، به قیامهای نامنظم و پراکنده شکل بخشید، روح جهاد را در اعماق قلب جامعه دمید و قیام جنبه عشق و عبادت به خود گرفت و جهاد اسلامی عامل اتحاد و همبستگی تمامی اقشار جامعه شد. اثرات و پیامدهای حضور ارتش سرخ شوروی در افغانستان، اجمالاً، از اين قرارند:

1. اشغال افغانستان از سوي شوروی باعث قیام سراسری شد و همه حرکات را به سمت مخالفت با قوای اشغالگر بسیج کرد. تمامی مردم را با محوریت اسلام جمع کرده هرگونه سازش با دولت مارکسیستی را نفی و مبارزه مسالمت‌آمیز را به مبارزه قهرآمیز و آشتی‌ناپذیر تبدیل نمود.

2. موضعگیريهای جهانی در برابر اتحاد جماهیر شوروی را در پي داشت مانند: مجمع عمومی سازمان ملل متحد، سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه اروپا، تمامی سازمانهای آزاديبخش جهان، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل‌، جنبش کشورهای غیرمتعهد، اتحادیه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و... .

3. عدم توانایی شوروی در رقابت با «جنگ ستارگان» ریگان سرانجام در ذهن میخائیل گورباچف ايده‌اي تحت عنوان «پروستریکا و گلاسنوست» به وجود آورد.

4. تجاوز شوروی به افغانستان به شکست ذلت‌بار آن دولت اشغالگر انجاميد. در تاریخ 17/11/1367 تمامی نیروهای شوروي سرافکنده فرار را بر قرار ترجیح دادند و در برابر دیدگان متحیر جهانیان، ارتش سرخ شوروی برای اولین و آخرین بار به دست پر توان مجاهدمردان افغانستان طعم شکست را چشیدند که به دنبال آن آسیای مرکزی و اروپای شرقی آزاد گردیدند. اتحاد جماهیر شوروی از هم فرو پاشید، کمونیسم و سوسیالیسم به زباله‌دان تاریخ سپرده شد و یک قطب استکبار جهانی نابود گردید.

احیای اندیشه‌های قبیله‌ای و قومی به دست كا.‌گ.‌ب. **(K.G.B.)** و کمونیستها

زمانی که صلابت و شکست‌‌ناپذیری مردم مسلمان و مجاهد افغانستان برای شوروی و کمونیستهای داخلی و شکست آنان محرز شد، دولت کمونیستی کابل با همکاری كا.‌گ.‌ب. و با استفاده از فکر کهن انگلیسی ِ«تفرقه‌بينداز و حکومت کن»، به تشکیل گروههای قومی و قبیله‌ای دست زدند تا بدین‌وسیله شکافهای اجتماعی را بيشتر كنند و اقوام را بر ضد يكديگر برانگيزند. در این زمینه خاد (خدمات امنیت دولتی)، وزارت اقوام و قبایل و جبهه ملی پدر وطن در سازماندهی این طرح اختلاف‌انگیز نقش اساسی داشتند؛ آنها از روشهای ذیل استفاده کردند:

1. جذب بزرگان اقوام از طریق جبهه ملی پدر وطن.

2. استقرار شبه‌نظامیان ميلیشیا و همانندسازی آنها با مجاهدین جهت تخریب مجاهدین.

3. نفوذ در نهضت مقاومت اسلامی به وسیله مأمورین اطلاعات خاد.[[23]](#footnote-23)

البته بخش اعظم درگیريهای سیاسی، نظامی، اجتماعی و بحرانها و ناهنجاریها بر اساس دسايس و طرحهای شوم سازمان جهنمی كا.گ.‌ب. شوروی ، خاد كمونیستها در قالب طرح قومیت‌گرایی افراطی و اجراي آن از طریق تشکلهای فوق‌ بوده است. در این تشکلها اقوام پشتون، هزاره، ازبک و تاجیک و... که هر کدام را در شکل مخصوصی با انگیزه‌های قومی افراطی ضدارزشهای دینی تربیت نمودند که در زمان پیروزی مجاهدین هر کدام از آنها وارد در جبهه قومی خود در بین مجاهدین گردیدند و باعث درگیريهای مجاهدین شدند: قوم پشتون با حزب اسلامی حکمتیار، قوم هزاره با حزب وحدت اسلامی، قوم تاجیک در حزب جمعیت اسلامی و قوم ازبک و ترکمن تحت رهبری ژنرال عبدالرشید دوستم، به حركت درآمدند و فجایع اخیر و دخالت مستقیم دشمنان اسلام و ملت افغانستان را باعث شدند. وضع کمونیستها نیز به اين صورت بود: دو جناح عمده «حزب دموکراتیک خلق» یعنی خلقیها و پرچميها درگير شدند. جناح خلق به رهبری نورمحمد تره‌کی از قوم پشتون بودند تره‌کی متعصب همیشه به زبان پشتو صحبت می‌کرد؛ یک بار هم مشاهده نشد که به زبان فارسی دری صحبت کند. جناح پرچم به رهبری ببرک کارمل از قوم تاجیک و فارسی‌زبان بودند که در داخل حزب دموکراتیک خلق (حزب کمونيست) با هم درگیری قومی و طایفه‌ای داشتند. این موضوع برای تمامی دشمنان اسلام اهمیت داشته که از این اختلافات سوء‌استفاده نموده‌اند.

نقش آمريكا، پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی

جنگ سرد و رقابت آمريكا و شوروی در افغانستان

بعد از جنگ جهانی دوم نظام جدیدي بر روابط بین‌المللی حاكم شد که مهم‌ترین شاخص آن دو قطبی شدن جهان و جایگزینی آمريكا به جای انگلیس به عنوان ابرقدرت بود. همچنين از يك سو توسعه و پیشرفت شوروی در اروپای شرقی و آسیای مرکزی و استقرار ارتش سرخ در اروپای شرقی و گسترش نفوذ آن به طرف آفریقا و آمريكای لاتین، و از سوي ديگر اتخاذ استراتژی سد نفوذ از سوی آمريكا در برابر شوروی، شروع جنگ سرد بین بلوک کمونیسم به سرکردگی شوروی و بلوک سرمايه‌داري به سرکردگی آمريكا بود.

بیرون راندن شوروی از یونان و ترکیه در سال 1947 از سوي آمريكا، جنگ کره بحران موشکی کوبا و شکست آمريكا در جنگ ویتنام که تبلیغ دامنه‌دار شوروی را در پي داشت. طرح‌ريزيهای آمريكا در افغانستان به گذشته‌هاي قبل یعنی زمان سلطنت محمدظاهر‌شاه برمی‌گردد که صدارت شاه‌محمودخان را می‌توان زمینه‌ساز گرایش به سوی آمريكا دانست. از جانب دیگر محمدداوودخان در سال 1348 زمان صدارتش و قبل و بعد از آن به همکاری و همسویی با شوروی اصرار داشت. این رقابت آمريكا و شوروی و نیز وابستگی داوودخان به شوروی و شاه‌محمودخان به آمريكا را عالم مجاهد و شاعر انقلابی، شهید سید اسماعیل بلخی«ره» در زندان چنین سروده است:

*بـعــد آمــد سـخــن چـنــد ز دکـــان گفـت آن پيـرک[[24]](#footnote-24) هـوشيـارک لــرزان*

*بهتـر آن است به امريکـه فروشيـم وطـن تـا ضمانـت کنـد آينـدة مايان امشـب*

*ديگري گفت که امريکـه بـه دور است زمـا در کف روس گذاريـم گروگان امشـب*

در راستای رقابت، آمريكایيها لیسه (دبیرستان) عالی حبیبیه را و شوروی تختیکم جنگلک را در کابل و نیز دانشكدة مهندسي را آمريكاییها و مؤسسه پلي‌تكنيك کابل را شوروی به لحاظ استاد، مواد درسی و .. تأمين می‌کردند.

اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئولوژیکی ]زمين‌شناختي[ افغانستان

1. از نظر ژئوپلیتیک

که تعریف آن عبارت است از مطالعه روابط قدرتها براساس امکاناتی که محیط جغرافیایی در اختیار می‌‌گذارند و یا عبارت است از تأثير عوامل جغرافیا بر سیاست داخلی و خارجی یک کشور . افغانستان، با توجه به ساختار و موقعیت جغرافیایی طبیعی آن از قرون قدیم به این طرف به عنوان کلید فتح هند اهمیت داشت زيرا کشور هند از سه طرف (شرق، غرب و جنوب) به آن محاط بوده و از طرف شمال به کوههای عظیم هیمالیا و قره‌قروم محدود مي‌شود. بنابراین، یگانه راه مطلوب براي دولتهاي بيگانه افغانستان می‌باشد که از شش معبر تاریخی آن (پروغیل، چترال، خیبر، کرم، گومل و بولان ) بر کشور افسانه هند می‌تاختند.

دیگر اینکه افغانستان نزدیک‌ترین راه رسیدن شوروی به آبهای گرم می‌باشد. موقعیت جغرافیای افغانستان طوری است که با کشورهای چین، هند، کشمیر، پاکستان، ازبکستان، ترکمنستان و جمهوری اسلامی ایران مرزهای مشترکی دارد؛ و این کشورها جز پاکستان بيشترشان به لحاظ روابط بین‌الملل مخالف ورود سیاستهای آمريكا در منطقه می‌باشند. بدین‌جهت، نقش و اهمیت افغانستان از نظر اشتراک در همگرایی سیاسی‌ در برابر تهاجم آمريكا در منطقه مي‌باشد. کشورهاي آسياي مرکزي محاط به خشکي بوده به آبهاي آزاد راه ندارند حال آنكه افغانستان کوتاه‌ترین و آسان‌ترین راه به دریای آزاد از طریق پاکستان می‌باشد.

آسیای مرکزی و حوزه دریای خزر دارای غنی‌ترین ذخایر هیدروکربن است و بعد از منطقه خلیج‌فارس مقام دوم را دارد. مطالعات اخیر نشان داده که دارای بیش از 178 میلیارد بشکه نفت می‌باشد که این میزان در حدود یک‌ششم کل ذخایر کشف شدة نفت دنياست. بدین‌ترتیب، این ناحیه مهم استراتژیک محصور در خشکی و راههای عبور آن دارای اهمیت ویژه است.[[25]](#footnote-25) بنابراین، آسان‌ترین و مطمئن راه ورود به آسیای مرکزی افغانستان می‌باشد؛ و صاحبنظران می‌گویند تسلط بر آسیای مرکزی تسلط بر جهان است و افغانستان در حقیقت بام این منطقه است. بیهوده نیست که در بعضی از متون، معروف به «بام دنیا» مي‌باشد.[[26]](#footnote-26)

2. از نظر زمين‌شناسي

افغانستان از نگاه زمين‌شناسي نقطه اتصال و عبور دو کمربند هیمالیا و قفقاز و دارای معادن بکر و دست‌نخورده می‌باشد. مثلاً معادن شمال افغانستان از نوع معادن رسوبی است که بالاترین ميزان نفت و گاز در آن موجود است؛ و از تیرپل هرات تا ولایت بغلان امتداد دارد. دارای 11 میدان نفت و گاز است که مقدار گاز آن به چند میلیارد مترمکعب تخمین زده شده است. استخراج نفت در زمان محمدظاهرشاه روزانه به 45 هزار بشکه پیش‌بینی شده بود و تصميم بر اين بود كه یک پالایشگاه بسازند.

در مناطق مرکزی افغانستان، از هرات تا جبل‌السراج (نزدیکی کابل)، یک میدان کوسان یا پشته آهنی وجود دارد که بزرگ‌ترین رخ‌نمون آن در منطقه حاجی گک به چشم می‌خورد. در این معدن 17 میلیارد تن سنگ آهن وجود دارد و بقیه آن در جبل‌السراج است. تمامی كانيها در این مسیر قرار دارند که عبارت‌اند از آهن، سُرب، جست، سولفور، کرومیت و ... همچنين مواد رادیو اکتیو، مس طلادار به شکل خط ممتد از کوه سلیمان در جنوب تا شمال شرق و مس عینک لوگر، احجار کریمه مانند بیروج، زمرد، لاجورد، لعل مسکویت، طلا و ... افغانستان دارای معادن دست‌نخورده زیادی است که از ذکر نام همة آنها صرف‌نظر می‌شود.

الف. ا ستراتژی آمريكا قبل از فروپاشی شوروی

آمريكا بعد از کودتای مارکسیستی هفتم ثور 1357، به خصوص بعد از تهاجم شوروی به افغانستان، برای جلوگیری از پیشروی شوروی به طرف پاکستان و آبهای گرم، با پشتیبانی سیاسی، تبلیغاتی و تسلیحاتی از طریق پاکستان خود را در بحران افغانستان سهیم نمود. در پاسخ به حضور شوروی در افغانستان، واکنشهای آمريكا در سطوح مختلف شکل گرفت. در سطح روابط دوجانبه، با فرا خواندن سفیر آمريكا از مسکو مقابله جدی نمود. یک ماه بعد از تجاوز شوروی، جیمی کارتر رئیس جمهور آمريكا اشغال افغانستان را تهدیدی از جانب شوروی نسبت به منافع آمريكا اعلام نموده و ائتلافی از کشورهای پاکستان، چین، عربستان، مصر و انگلستان در برابر شوروی تشکیل داد. اروپا و ژاپن از طریق همکاری با آمريكا فعالیتهای تجاری و فن‌آوري خود با بلوک شرق را محدود ساختند، و از این امر جنگ اقتصادی با شوروی را آغاز کردند.

در سال 1980 انتخابات آمريكا با شکست دموکراتها و پیروزی ریگان از حزب جمهوریخواه فصل جدیدی در سیاست خارجی آمريكا در مورد افغانستان گشوده شد؛ زیرا جمهوریخواهان بیشتر به اعمال زور در سیاست خارجی گرايش دارند. ریگان در زمان ریاست جمهوریش بیشتر برای بقای آمريكا یک سیاست تهاجمی را ارائه می‌دهد و استراتژی او مبتنی بر این است که نیروهای مسلح آمريكا تقویت شود، کمونیسم در همه جا سرکوب گردد و جهان سوم زیر کنترل آمريكا در آید. در این راستا آیین سیاسی ریگان مطرح می‌شود که عبارت است از حمایت از چریکهای جهان‌سومی که با حکومتهای متمایل با شوروی می‌جنگند؛ و در این مورد سیاست دوگانه‌اي اجرا می‌کند:

1. نابود کردن حکومتهایی که از سوي شوروی حمایت می‌شوند؛

2. از طریق ادامه این جنگها شوروی مجبور خواهد شد تا امکانات بیشتر اقتصادی خود را از دست بدهد و زمینه بی‌ثباتی شوروی فراهم گردد.

آمريكا تا سال 1986 جمعاً مبلغ یک میلیارد دلار به صورت کمکهای نظامی و چهار میلیارد دلار به صورت کمکهای اقتصادی برای کنترل فرایند ضدکمونیستی اختصاص داد. آمريكا در راستای اهدافش در افغانستان اقداماتی را انجام داد:

1. فرا خواندن سفیر خود از مسکو

2. تحریم غذایی شوروی (تحریم فروش گندم به شوروی)

3. منع ماهیگیری شوروی در آبهای آمريكا

4. عدم مشارکت آمريكا در اُلمپیک مسکو.

همچنين کنترل شدید نسبت به انتقال هر نوع تکنولوژی پیشرفته به شوروی که این کنترل به دو طریق انجام می‌گرفت: 1. مستقیماً از طرف خود آمريكا 2. از طریق کشورهایی که با شوروی همکاری داشتند؛ آمريكا با تهديد آنها مانع همکاری شوروی می‌‌شد. و نيز اعمال سیاستها از طریق کمیته هماهنگی ناتو؛ و همچنين آغاز روند رقابتهای تسلیحاتی که منجر به سرمایه‌گذاری بیشتر روی طرح جنگ «ستارگان» ریگان و رقابتهای تكنولوژيكي مي‌شد.[[27]](#footnote-27)

ب. استراتژی آمريكا بعداز فروپاشی شوروی

پس از اضمحلال شوروی و پايان دوقطبی بودن جهان، استراتژی آمريكا در افغانستان به صورت دیگر تغییر ‌یافت که در راستای تحکیم سلطه جهانی‌اش اهداف زیر را در مد نظر قرار داد:

1. تلاش آمريكا برای ساختار نظم نوین جهانی

روند جدید با خروج ارتش سرخ شوروی از افغانستان و فروپاشی شوروی آغاز می‌شود. جرج بوش پدر، رئیس جمهور سابق آمريكا، در اجلاس مشترک کنگره آمريكا در سپتامبر 1990 کلمه «نظام نوین جهانی» را عنوان می‌کند. هانتینگتن می‌گوید قرن، قرن آمريكاست؛ قدرت آمريكا در حال احیا شدن است و آمريكا رهبر بلامنازع جهان خواهد شد.[[28]](#footnote-28) و می‌گوید امروز فقط یک ابرقدرت وجود دارد: آمريكا. با همین خیالات واهی، نظم نوین جهانی را مبتنی بر شعارهای آمريكا برای ایجاد دگرگونيهايی در ساختار ژئوپليتیک جهان مي‌داند، که به بهانه‌های تنبیه مخالفان حقوق بشر، مبارزه با تروریسم، محاکمه مجرمان جنگی، مبارزه با قاچاق مواد مخدر و .... لشکرکشی می‌کند و در امور داخلی کشورهای دیگر مداخله می‌کند مانند حمله به لیبی و تحریم اقتصادی آن، تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی ایران ــ که کاری هم نمي‌تواند انجام دهد ــ ، حمله نظامی به عراق و بعداً اشغال نظامی آن کشور، موشک باران افغانستان و اشغال نظامی آن و .... که همه به اصطلاح در راستای نظام نوین جهانی است.

2. ورود به آسیای مرکزی

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، تغییراتی در ساختار کشورهای منطقه به لحاظ ژئوپلتیکی در روابط بین‌الملل ایجاد گردید که کشورهای آسیای مرکزی در فضای تعارضات بین‌المللی در حالت تعلیق قرار‌ گرفتند. تعدد کشورهای مستقل، وجود بحرانهای سیاسی منطقه‌ای، تنشهای قومی و نقش آنان در گسترة بر جا مانده از شوروی سابق، مشکلات مرزی و قبیله‌ای و بی‌ثباتی سیاسی این مناطق امکان اعمال نفوذ قدرتهای دیگر، به ویژه آمريكا، را در این منطقه مهیا ساخته است. این کشورها از یک طرف می‌خواهند در روابط بین‌المللی آزادانه با کشورهای غربی وارد معامله گردند. از طرفی هم با هراس از تهاجم غرب، به خصوص آمريكا، و وجود بحرانهای مؤثر بر امنیت ملی آنها با معاهدات چندجانبه این مجموعه‌ها با روسیه «کشورهای مستقل مشترک‌المنافع» را تشکیل دادند. آمريكا از آنجا كه خود را ملزم به رهبری جهان می‌داند می‌خواهد از یک طرف بازارهای بکر آسیای مرکزی را تسخیر نماید و از سوی دیگر تار و پود معاهدات کشورهای مشترک‌المنافع را طوری از هم بگسلد تا در آینده نتوانند به شوروی سابق بازگردند.

از همه مهم‌تر، با توجه به اتصال آسیای مرکزی به دریای آزاد از طریق افغانستان ـ پاکستان، برای دستیابی به مواد خام و کنترل مواد عظیم سرمایه این منطقه و حفظ بازارهای واردات و صادرات حوزه‌های نفتی و سایر کالاهای استراتژیک، این منطقه را تحت سیطره خود درآورد. ازجمله نشانه‌های آن استقبال کشورهای آسیای مرکزی از شرکتهای آمريكایی است؛ مقامهای نفتی ترکمنستان در عقرب (آبان) 1376 به شهر هوستن آمريكا سفر نمود تا یازده طرح نفتی دریای خزر را به مزایده بگذارد.[[29]](#footnote-29)

لذا افغانستان از نظر ژئوپلیتیکی راه ورود و اتصال به این مناطق و نزدیک‌ترين راه به آبهای آزاد شبه قاره هند و پاکستان و کشورهای جنوب شرقی آسیا می‌باشد که از دیدگاه تجارت بین‌المللی اهمیت بسزایی دارد. تسلط بر چنین منطقه‌ای در شکوفایی اقتصادی و مصالح عمومي از قبيل امنیت و سیاست و نظم بین المللی و ثبات آن نقش ارزنده دارد.

3. محاصره کامل جمهوری اسلامی ایران

آمريكا می‌خواهد با تسلط بر افغانستان از طریق پاکستان، ورود به آسیای مرکزی، در حالی که در عراق نیز حضور نظامی دارد، محاصره جمهوری اسلامی ایران را کامل نماید. با تقویت دوباره طالبان عامل صدور و قاچاق مواد مخدر، اسلحه و دامن زدن به تعصبات مذهبی و فرقه‌ای توسط این عمال وهابیت اغتشاشات و ناامنيها را هم در داخل افغانستان تشدید كند و هم نا امنيهای مرزی را با جمهوری اسلامی ایران ایجاد نماید. بهانه‌هاي آمريكا در مورد جمهوری اسلامی ایران از اين قرار است:

1. تلاش ایران برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای و سایر انواع سلاحهای کشتار جمعی؛

2. مخالفت ايران با روند سازش اعراب و اسرائیل، حمایت از تروریسم و صدور پیامهای آتشین و خصمانه در مورد آمريكا و منافع آن و ....

دولت آمريكا بعد از شکست در جنگ ویتنام، سیاستی پیشگیرانه از انقلابات ضدآمريكایی و یا براندازی حکومتهای ضدآمريكایی، استراتژی مقابله با آنان را به توسط سازمان سیا طرح‌‌ریزی نموده که جمهوری اسلامی ایران در صدر آن برنامه سازمان سیا قرار داشت. بعد از ورود ارتش سرخ در افغانستان، سازمان سیا آموزش ضدانقلاب اسلامی ایران را در پاکستان و عراق در مد نظر قرار داده است. از نمونه‌های عینی اين سياست پيشگيرانه می‌توان تشكيل گروه سپاه صحابه‌، انصارالمجاهدین، گروه طالبان و تیمهای تحت رهبری بن لادن را نام برد. در ژوئن 1984 تایم گزارش داد که صدها تن از نیروهای بومی در پایگاههای سازمان سیا آموزشهای خود را با موفقیت به اتمام رسانیدند و اكنون مشغول درگیری با روسها می‌باشند.

مجله ***خاورمیانه*** *The Middle East*)) در تاریخ 1/9/1984، به نقل از منابع سیا، اعلام کرد از مزدوران بومی تعلیم دیده به توسط کارشناسان سیا در پاکستان به عنوان جوخه‌های ضربتی مخفی آمريكا براي ضربه زدن به آنها که با سیاستهای ما در خاورمیانه مخالف‌اند استفاده خواهد شد. غالباً مهاجرین عرب و افغانی که در غرب مشغول تحصیل می‌باشند می‌توانند در سطوح عالی امنیتی عمل کنند چرا که مسلمان‌اند و زبانهای عربی، فارسی و پشتو را بلدند و در دراز مدت در عملیات براندازی در ایران، نظارت بر اعراب و تضمین منافع بلندمدت آمريكا مورد استفاده قرار خواهند گرفت.[[30]](#footnote-30)

مبارزه با اسلام‌گرایی و جایگزینی مهره‌های غرب در افغانستان

آمريكا به منظور تحقق يافتن استراتژی‌اش در افغانستان با پیشگامی (آي. اس. آي) پاکستان و همیاری طالبان در دستیابی و تأمين راه ارتباطی «چمن»، تورغندی عملاً حرکت خود را آغاز نمود. آمريكا برای حذف نیروهای جهادی به بهانه مبارزه با بنیادگرایی با همکاری پاکستان و همسویی عربستان، جنگهای خانمان‌سوز داخلی را در افغانستان راه انداختند. با سقوط شهرها و شهر کابل به دست طالبان، کشورهای پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی، طالبان را به عنوان حکومت افغانستان به رسمیت شناختند.

با نقض حقوق بشر و سایر حقوق بین‌المللی از جانب طالبان، بعضی از نمایندگان کنگره آمريكا از آنها حمایت کردند. به گزارش شبکه تلویزیونی استار، یک نماینده کنگره گفت: آمريكا با ارسال کمکهای غذایی به بخشهای تحت کنترل طالبان از آنها حمایت می‌کند. در آمريكا بعضي عقیده دارند که در صورت ادامه کنترل طالبان بر افغانستان، انتقال نفت جمهوريهای آسیای میانه به غرب از طریق پاکستان آسان‌تر صورت خواهد گرفت.[[31]](#footnote-31)

همان‌طور که برای پژوهشگران روشن و مبرهن است، یکی از مراکز تصمیم‌گیری در سیاست خارجی آمريكا سازمان سیا می‌باشد که به عنوان مهم‌ترين ابزار سیاسی ایدئولوژیک عمل می‌کند. روند تحولات فوق در افغانستان به توسط سازمان CIA کاملاً مشهود است؛ زیرا عملیات آن در افغانستان هم در راستای مبارزه با کمونیسم انجام مي‌گرفت و هم برای انحراف جهاد و نیز در ساقط كردن مجاهدین به بهانه مبارزه با تروریسم و بالاخره در راستای مسائل اقتصادی در قالب شرکتهای یونیکال و دلتا در رابطه با تمدید لوله‌های نفت و گاز عمل نمود.

بعد از شکست کمونیستها و پیروزی مجاهدین، استراتژی آمريكا در راستای سقوط انقلاب اسلامی افغانستان از طريق یک موج ضدانقلابی تحت عنوان گروه طالبان با حمایت آمريكا، پاکستان و عربستان، برای سرکوب مجاهدین و انقلابیون مسلمان ایجاد می‌گردد تا از یک طرف بتواند به عنوان نیروی بازدارنده بر ضد منافع جمهوری اسلامی ایران و روسیه عمل نماید و از طرف دیگر ملتی را که 14 سال برای آزادی، استقلال و پیروزی انقلاب اسلامی تجارب نظامی و غرور ملی داشتند از ميان بردارند. ظهور ضدانقلابي طالبان وسیله تثبیت اهداف سیا در افغانستان بود که همين امر فلسفه وجودی حمایت آمريكا از طالبان را نشان می‌دهد.[[32]](#footnote-32)

نقش پاکستان در بحرانهای افغانستان

پاکستان کشور همسایه افغانستان در ابتدا خود را به عنوان حامی مجاهدین نشان داد و مرکز جذب کمکهای خارجی از آمريكا و اروپا برای مقاومت افغانستان قرار گرفت و برای نيل به اهدافش در افغانستان مراحل مختلفی را پیموده است. پاکستان برای جلوگیری از پیشروی شوروی به پشتیبانی از مجاهدین و جذب امکانات سیاسی، اقتصادی و نظامی از کشورهای مختلف جهان برای مجاهدین اقدام كرد. اين كشور دارای استراتژيهای گوناگون در قبال تحولات افغانستان بوده است که در دو سطح مورد بررسی قرار می‌گیرد، قبل از خروج و بعد از خروج شوروی:

الف. استراتژی پاکستان قبل از خروج شوروی از افغانستان

1. **استراتژی حمایتی،** در این مقطع استراتژی پاکستان در رابطه با افغانستان یک استراتژی حمایتی با توجه به اهداف خودش بوده است تا در قبال تهاجم ارتش سرخ و حاکمیت کمونیستها، از یک سو از پیشروی شوروی به سوی پاکستان و آبهاي آزاد به وسيله مردم افغانستان جلوگيري نمايد، از سوي ديگر مشمول کمکهاي اقتصادي، نظامي و سياسي غرب به ويژه آمريكا قرار گيرد. در راستاي اين استراتژي پاکستان تمامی مرزهای خود را به روی مجاهدین و مهاجرین باز گذاشت و با ایجاد اردوگاههای نظامی و کمپهای مهاجرین زمینه دريافت کمکهای جهانی را برای پاکستان فراهم آورد.

2. **تقویت قدرت نظامی و دستیابی به سلاحهای اتمی و پیشرفته،** پاکستان در این مقطع تا آخرین مرحله تلاش نمود تا به بهانه تهاجم شوروی به پاکستان، بنیه نظامی خود را تقویت كند و سعی کرد تا به آمريكا بقبولاند که کمکهای نظامی قابل توجه به پاکستان نماید تا بتواند از هجوم شوروی و هند در امان بماند. از این‌رو، ضیاء‌الحق با توافقهای 1979 با آمريكا اهرم قدرتمندی برای این موضوع به دست آورده بود؛ بر اساس این توافقها آمريكا می‌توانست وسایل جاسوسی الکترونیک در شمال پاکستان را برای اطلاع از آزمایشهای موشکی شوروی در آسیای مرکزی نصب کند و نیز سکوهای پرتاب ماهواره را در داخل پاکستان مستقر نماید. پاکستان پس از تهاجم شوروی به افغانستان به عنوان یک دژ دفاعی غرب، در قبال شوروی و دولت خط مقدم برای کشورهای غربی به ویژه آمريكا اهمیت فوق‌العاده کسب نموده. آمريكا برای مصون ماندن پاکستان از حملات احتمالی شوروی و هند، در مورد تلاش پاکستان به منظور تولید سلاحهای اتمی، چشم‌پوشی و حتی به صورت غیرمستقیم کمک كرد و خود از یک طرف نیروهای دریایی‌اش را در اقیانوس هند تقویت نمود، و از سوی دیگر از طریق کمک به مقاومت افغانستان، نفوذش را در پاکستان تحکیم نمود. روابط بین سازمان سیا (C.I.A)ي آمريكا و آي.اس.آ (I.S.I)ي پاکستان به صورت مخفی و علنی وجود داشت و در زمان رژیم نظامی ضیاء‌الحق گسترش پیدا نمود. اسلام‌آباد در ابتدا برای نصب وسایل جاسوسی الکترونیک در شمال پاکستان در صدد استتار آن بود، اما بعد از مذاکرات با برژينسکی در فوریه 1980 در مورد افغانستان كه به پاکستان سفر نموده بود، اجازه آن را داد.[[33]](#footnote-33)

در مذاکرات ضیاء‌الحق و برژينسکی که پیشنهاد کمک 400 میلیون دلاری را به پاکستان داد، ضیاء‌الحق آن را نپذیرفت و آن را قطره‌ای در اقیانوس نامید و، با اشاره به کمک سه میلیارد دلاری به مصر، گفت پاکستان خود را مستحق بیشتر از آن می‌داند. به قول کوردووز، پاکستانيها توقع داشتند که آمريكا مسائل هسته‌اي آنها را نادیده بگیرد؛ زيرا به دکترين کارتر در 1980 مبنی بر اینکه آمريكا از منافع خود با تجهیزات نظامی در صورت لزوم دفاع می‌کند، توجه داشتند.[[34]](#footnote-34)

ب. استراتژی پاکستان بعد از خروج شوروی

زمانی که قوای شوروی از افغانستان خارج شدند استراتژی پاکستان در قبال افغانستان تغییر کرد؛ زیرا پاکستان امنیت ملی خود را از ناحیه اسلحه و مهمات سنگین، که از ارتش سرخ شوروی در افغانستان باقی‌مانده بود، در خطر می‌دیدند؛ و از طرفی هم منافع ملی خود را در راستای تضعیف دولت همسو در افغانستان مشاهده می‌کرد. سازمانهای اطلاعاتی پاکستان درصدد آن برآمدند تا عده ای از فرماندهان جهادی، متنفذین و رهبران احزاب را که در طول جهاد با ایشان همکاری داشتند با سیاست پاکستان هماهنگ نموده به تضعیف یا تا سر حد مستعمره ساختن افغانستان کوشش کنند و در این زمینه اهداف و ابزار پاکستان به قرار زير بود:

**1. تضعیف توانایيهای ملی افغانستان:** در راستای اهداف استراتژیک پاکستان، این امر از طریق راه انداختن جنگهای داخلی در افغانستان و نابودی ابزارهاي جنگی، ویرانی کارخانه‌های صنعتی و انتقال ماشین‌آلات آن به پاکستان ، تخریب راههای ارتباطی از قبیل شاهراههای بین‌المللی ، پلها و ... پاکستان در زمان حضور شوروی در افغانستان اين كارها را شروع نموده بود. در آموزشهای نظامی‌اي که برای عده‌اي از مجاهدین در نظر گرفته بودند آنها را به تخریب مناطق صنعتی مانند سد، برق، کارخانجات و... برمي‌انگيختند. ماکیاول می‌گوید افزایش امنیت کشور همسایه می‌تواند موجب کاهش ضریب امنیتی کشور دیگر گردد. با اطلاعات نظامی‌اي که پاکستان از افغانستان داشت، می‌دانست که افغانستان بعد از پیروزی با دستیابی به ادوات نظامی قدرت بزرگی خواهد یافت که با توجه به تنشهای تاریخی بین دو کشور، به لحاظ توازن نظامی می‌تواند در آینده دردسری برای پاکستان باشد. بدین‌جهت، از زمان حضور شوروی در افغانستان کشور پاکستان مستقیماً در تضعیف تواناييهاي ملی در افغانستان تلاشهای پیگیری به عمل آورده با استفاده از گفته ماکیاول که برای حفظ صلح در داخل مرزهای خود باید در داخل مرزهای دشمن جنگ ایجاد کرد، در این زمینه جنگهای خانمانسوزی را، بعد از پیروزی و برقراري دولت اسلامی، در داخل افغانستان سازماندهی می‌کند تا توانمنديهای ملی را نابود سازد.

**2. ایجاد یک دولت ضعیف و همسو در افغانستان:** برخی از نظريه‌پردازان علم سیاست معتقدند که همسایه دشمن است و همسایۀ همسایه می‌تواند دوست باشد. از این‌رو، منافع سیاسی دولتمردان پاکستان ایجاب می‌کرد تا در افغانستان بعد از سقوط کمونیستها در کابل یک دولت ضیعف و همسو با سیاستهای منطقه‌ای پاکستان به وجود بیاید تا مانند گذشته از یک سو دچار مناقشات مرزی با افغانستان نباشد و از جانب دیگر تشنجات مرزی دیگر با هندوستان، از طرف افغانستان که همواره با هند روابط دوستانه بوده است، دچار مانورهای سیاسی و تبلیغاتی نگردد.

**3. تبدیل افغانستان به بازار مصرف کالاهای پاکستانی:** پاکستان کشوری است زراعتی که در این اواخر در حال صنعتی شدن است. از این جهت نیاز مبرم به داشتن بازار فروش برای کالاهای صادراتی خود دارد. از آنجا که کشور افغانستان در طول جنگهای چندین ساله هم زراعت خود را از دست داده و هم کارخانجات صنعتی را، می‌تواند بازار خوبی برای پاکستان باشد. از اين‌رو، نابودی بنیه‌های اقتصادی افغانستان از اهداف استراتژیک پاکستان بوده است.

**4. قطع روابط سیاسی افغانستان با هند و جمهوری اسلامی ایران:** با وجود اختلاف شدید بین حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار با جمعیت اسلامی و ریاست جمهوری آقای ربانی، حمایت پاکستان از حزب اسلامی باعث گردید که دولت اسلامی افغانستان روابط خوبی با جمهوری اسلامی ایران برقرار نماید و همچنين با دولت هند و روسیه که در گذشته‌ها دولتهای افغانستان روابط دوستانه با هند داشتند. از جانب دیگر، اختلافات دیرینه هند و پاکستان و موضوع مناقشه افغانستان با پاکستان روی موضوع «خط دیورند» و پشتونستان، موجب آن گردید که پاکستان در راستای منافع ادعاییش برای روابط یاد شده مانع ایجاد کند. روابط دولت اسلامی افغانستان با جمهوری اسلامی ایران و هند و از جانب دیگر دوستی هند و روسیه عکس‌العمل مثلث آمريكا، پاکستان و عربستان را به دنبال داشت و این صف‌بنديها روابط جدیدی را در ژئوپليتیک منطقه ایجاد نمود.

**5. تسلط بر راههای ارتباطی آسیای مرکزی و اقیانوس هند و تسخیر بازارهای نفت و گاز:** اهداف پاکستان در افغانستان، علاوه بر خصومت تاریخی‌اش با هند و افغانستان از بعد اقتصادی هم قابل تذکر می‌باشد. در این زمینه، پاکستان تلاش كرد تا بازارهای آسیای مرکزی را به لحاظ نفت و گاز در انحصار خود داشته باشد. بدین‌منظور، موانع زیادی ایجاد نمود تا یک دولت ضعیف و همسو در افغانستان بر سر كار بيايد كه هر وقت خواست لوله‌های نفت و گاز را به نفع خود قطع كند يا تصرف نماید.

**6. تبدیل افغانستان به کشور حائل:** پاكستان تمايلي به ايفاي نقش از طرف افغانستان در منطقه نشان نمي‌دهد. به همين دليل پاكستان از وجود بحرانهاي طولاني در اين كشور خشنود به نظر مي‌رسد و سعي در وسعت دادن به بحرانهاي جديدي در افغانستان نيز دارد و سعي مي‌كند از افغانستان به عنوان كشوري حائل در راستاي منافع بين‌المللي خود بهره‌برداري نمايد.

**7. خاتمه بخشیدن به موضوع دیورند:** معاهده دیورند که در 12 نوامبر 1983 مطابق با دوم جمادی‌الاول 1311 هجری قمری بین امیرعبدالرحمن‌خان پادشاه وقت افغانستان و سرهنری مارتیمر دیورند نماینده دولت انگلستان (سکرتر امور خارجه هند در کابل) منعقد گردید از موافقتن‌امه‌هایی است كه بعد از تأسيس کشور پاکستان بدین‌سو، همیشه يك موضوع تنش‌زا بین دولتهای افغانستان و پاکستان بوده که خودمختاری و تجزیه‌طلبی پشتونها را از پاکستان هر لحظه تشدید می‌کند. در سال 1888 دولت انگلیس توانست در برابر خطر روسیه به مدت کوتاهی مسير کابل، غزنی و قندهار را اشغال کند و بر معابر خیبر و بولان که قبلاً به دست آورده بود را تحت اداره نظامی خود قرار دهد. در نتیجه تضادهايي در روابط دو کشور رخ داده و بالاخره در تاریخ 12 نوامبر 1993 سرحد شرقی و جنوبی افغانستان، از قسمت واخان تا سرحد ایران به نام خط دیورند شهرت یافت. به موجب این معاهده و بر اثر فشار انگلیس دولت افغانستان از ادعا بر مناطق صوتی، باجور، چترال وزیرستان و چمن صرف‌نظر کرد. در مقابل، با رضايت انگلستان دره کنر تا اسمار و بیرمل در وزیرستان جزو افغانستان گرديد. در مقابل دولت انگلیس حاضر شد كمك مالی به دولت افغانستان را از دوازده لک (یک لک = صد هزار]؟[ ) به هجده لک کلدار افزایش دهد.[[35]](#footnote-35) طبق این معاهده، که به اجبار بر امیرعبدالرحمن‌خان تحمیل گردیده بود، مناطق زیادی از خاک افغانستان به تصرف دولت انگلیس در آمد، که هیچ‌گاه مورد قبول مردم افغانستان، به ویژه قشر تحصیلکرده، واقع نگردید. یکی از اهداف استراتژیک پاکستان این بود که در زمان مجاهدین مسئله حل شود و مرز ثابت بین افغانستان و پاکستان معين گردد و موضوع خودمختاری پشتونها منتفي گردد.

**8. سد نفوذ روسیه و هندوستان:** کشور پاکستان قبل از جنگ جهانی دوم بخشي از هندوستان بود که مستعمره انگلیس به شمار مي‌آمد و بعد از جنگ دوم به عنوان یک کشور مستقل و همسو با آمريكا عرض وجود نمود.

در گذشته، پاکستان خط مقدم جبهه انگلیس در برابر روسیه بود و اكنون به عنوان راهگشای مؤثر سیاستهای استراتژیک آمريكا مطرح است. کشور هندوستان بعد از تجزیه پاکستان از همپیمانان استراتژیک شوروی و روسیه در برابر پاکستان بوده است. از این‌رو، پاکستان دشمن مشترک روسها و هنديها محسوب می‌گردد؛ و نفوذ این دو کشور همیشه برای فشار بر پاکستان از طریق افغانستان بوده است. نزاع همیشگی افغانستان و پاکستان بر سر مناطق وسیعی که در زمان سلطه انگلیس بر هند، از پیکره افغانستان جدا گردید، مي‌باشد. اين مناطق در قلمرو پاکستان می‌باشد. در واقع، پاکستان با هند، که متحد استراتژيک روسيه است، خصومت مي‌ورزد. پاکستان دشمن مشترک هر سه کشور است. یکی از اهداف پاکستان تضعیف کشور افغانستان به منظور جلوگيري از نفوذ روسیه و هند می‌باشد.

**9. افغانستان میدان تمرین و مانورهای جنگي پاکستان:** دولت پاکستان از بدو تأسيس خود با هر يك از همسايگانش به نحوي مشكل داشته است. منازعات با افغانستان در مورد خط دیورند، با هندوستان به دليل جامو و کشمیر که تاكنون منجر به درگیری بین دو کشور گردیده است، با روسها هم به علت راهگشایی آمريكا به منطقه، با جمهوری اسلامی ایران به سبب تشكيل گروه طالبان و حتی با چین هم به خاطر آموزش عده‌اي از مسلمانان سین‌کیانگ زیر نظر طالبان و در خط طالبان. در واقع پاکستان با تمامی همسایگان خود مشکل دارد و هر لحظه احتمال دارد جنگ بین هند و پاکستان دربگيرد. بدین‌جهت پاکستان، افغانستان را میدان مانور و تمرین جنگهای خود قرار داده است.

نقش عربستان و امارات متحده عربی در بحران افغانستان

این دو کشور، و مخصوصاً عربستان، در دوران حضور شوروی در افغانستان از کشورهای تأمين‌‌کننده مالی عده‌ای از مجاهدین محسوب می‌شدند.

الف. عربستان: نقشی که عربستان بر عهده داشت طی سه مرحله انجام گرفت: در مرحله اول (1354- 1357) عربستان با هماهنگی دولت شاهنشاهی ایران و کشور مصر، محمد داوود اولین رئیس جمهور افغانستان را با کمکهای پولی و دادن اعتبارات مالی از جانب مسكو به سوي غرب كشاندند و افغانستان را در حوزه اقتصادی و امنیتی و منطقه‌ای غرب قرار دادند. در این زمینه، ملک فیصل پادشاه وقت عربستان تلاشهای زیادی در جهت مبارزه با کمونیسم انجام داده و در دور ساختن داوودخان از سوی بلوک شرق به جانب بلوک غرب نقش مهمي داشت.

مرحله دوم (1357- 1371) که همزمان با سقوط دولت داوودخان و کودتای هفتم ثور به رهبری حزب دموکراتیک خلق و تجاوز شوروی به افغانستان، قیام مردم مسلمان علیه شوروی و مهاجرتهای عظیم مردم افغانستان به کشورهای ایران و پاکستان بود. از سوی دیگر، پیروزی انقلاب اسلامی ایران موجب دوری غرب و آمريكا از منطقه گردید و شعارهای انقلاب اسلامی برای غرب، ازجمله آمريكا و طرفدارانش، خوشایند نبود؛ اما پیروزی انقلاب موجب حمایت متقابل جمهوری اسلامی و جنبشهای اسلامی منطقه از همدیگر شد و عامل بیداری مسلمانان گردید.

تلاشهای غرب برای ایجاد اختلاف بین کشورهای اسلامی شروع شد و در این راستا اختلافاتي ميان عربستان و جمهوری اسلامی ایران پديد آمد. عربستان هم از نظر سیاسی مخالف شعارهای مطرح شده در ایران بود. دامن زدن به اين اختلافات از سوي پاکستان باعث تشکیل و رشد گروه تروریستی سپاه صحابه و وهابیت گردید و عربستان برای جلوگیری از نفوذ جمهوری اسلامی ایران سرمایه‌گذاری كرد.

مرحله سوم (1371- 1378) همزمان با سقوط دولت کمونیستی و روی کار آمدن مجاهدین بود. در اين زمان رقابت شديدي ميان سه كشور عربستان، پاكستان و ايران وجود داشت. جمهوري اسلامي ايران سعي در حمايت مجاهدين و دولت اسلامي افغانستان داشت ولي عربستان، پاكستان و امارات متحده عربي با همكاري امريكا نيروهاي طالبان را به وجود آوردند.

حضور چشمگیر حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی و حمایت جمهوری اسلامی ایران از دولت اسلامی افغانستان سبب شد سازمان سیای آمريكا و سازمان آي.‌اس.‌آي پاکستان جنگهای حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی سیاف را طراحی نمودند که بعداً باعث تیرگی روابط دولت اسلامی افغانستان به ریاست استاد ربانی با عربستان سعودی گردید. پاکستان و عربستان برای جلوگیری از نفوذ جمهوری اسلامی ایران وارد صحنه شدند و طالبان را به قدرت رسانیدند و...

ب. رقابت امارات متحده عربی با جمهوری اسلامی ایران در افغانستان: اختلافات کشور امارات متحده عربی و جمهوری اسلامی ایران، عمدتاً بر سر جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی می‌باشد که هر كدام از اين دو كشور بر مالکیت خود بر سه جزیره مذکور تأكيد دارند اما عملاً دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است و جزیره ابوموسی مشترکاً از سوي این دو کشور اداره می‌شود.

زمانی که طالبان قدرت را در افغانستان به دست گرفتند امارات متحده، با هماهنگی پاکستان و عربستان، به خاطر اعمال فشار سیاسی بر جمهوری اسلامی ایران به تقویت طالبان پرداختند. در مرحله قبل از آن، با سقوط مزار شریف به دست طالبان، سه کشور مذکور دولت طالبان را به رسمیت ‌شناختند.

بعد از آن، امارات متحده به کمکهای خود به این گروه ادامه داد و حتی با خرید سلاحهای سبک و سنگین و ..... برای طالبان از آنها حمایت جدی نمود. آنگاه در زمان سقوط بامیان، امارات متحده مبالغ هنگفتی در اختیار طالبان قرار داد و نفربرهای مخصوص حمل نیرو و سلاح برای آنها خریداری کرد. بدون شک، اختلافات امارات متحده عربی با جمهوری اسلامی بر سر جزایر سه‌گانه در خلیج فارس عامل اصلی کمکهای امارات به طالبان و تلاش برای استقرار رژیم ضد ایرانی در افغانستان می‌باشد.[[36]](#footnote-36)

راههايي براي حل بحرانهای موجود

از آنجایی که بحرانهای موجود در دو محور داخلی و خارجی بررسی شد، با توجه به مطالب پيشين، راه‌حلهاي زير به اختصار بررسي مي‌شوند:

**1. اسلام به عنوان محوریت عقیده و هویت مشترک** و ایدئولوژی پرتوان و تحرک، برای ساختار جامعه افغانستان، عامل همبستگی تمامی مردم و اهرم مؤثر در برابر اندیشه‌های سکولاریستی در افغانستان تثبیت گردیده است که در بازگشت به هویت اسلامی، معضلات قومی، قبیله‌ای، منطقه‌ای و... مرتفع می‌گردد. در آن صورت، ملت مجاهد افغانستان به فطرت خدادادیش بازگشته نه‌تنها با هم هماهنگ بلکه با تمامی موجودات (از اتم تا ستارگان) همسو خواهد شد چرا كه همه یک مسجود دارند و همگی دارای یک معبود می‌باشند؛ و تنها با به دست آوردن هویت توحیدی، تمامی مشکلات از سر راه برداشته خواهد شد.

*2. قطع مداخلات خارجی:* در این مورد باید کشورها و مجامع بین‌المللی، به ویژه شورای امنیت سازمان ملل متحد‌، تجاوزات خارجی در افغانستان را تقبيح كنند و مطابق منشور سازمان ملل اقدامات قانونی به عمل آورند. این خواسته برحق مردم مسلمان افغانستان می‌باشد که آمريكا و «ناتو» بدون قید و شرط از افغانستان خارج شوند و پاکستان هم به مداخلاتش خاتمه دهد.

*3. ضرورت نهضت اخلاقی در سیاست:* جامعه سیاسی ما اكنون محتاج یک نهضت اخلاقی است؛ زیرا پدیده بی‌اخلاقی سیاسی در حال گستردگی خطرناکی قرار گرفته است. این پديده برای جامعه‌ای که دین و آموزه‌های ارزشی آن راهبرد سیاستمدارانش بوده است به صورت دردناکی محسوس است. اگر این خصیصة ویرانگر درمان نگردد، آنها در سراشیبی ضداخلاقی قرار گرفته به سمت قهقرا و سقوط رفته ملت مجاهدپرور را نیز با خود همراه خواهند نمود. لذا باید توجه داشت در شرایط کنونی همه باید بازگشت به اخلاق کریمة رسول اکرم(ص) نمایند؛ زیرا آن رسول(ص) رحمت فرموده است اِِِنِّی بُعِِِثتُ لِاُ تَمِّمَ مکارمَ الْاخلاق. که نتیجه آن بدین صورت می باشد:

1. مسئولیت انسان در برابر خود؛

2. مسئولیت در مقابل جامعه؛

3. مسئولیت در پیشگاه خداوند.

*4. انقلاب فرهنگی:* فرهنگ عبارت است از تمامی باورها، ارزشها ، هنجارها، افعال و اقوال جوامع انسانی، مجموعه معارف نظری و عملی، مادی و معنوی، اعتقادات و عادات. در اين عصر، تحول فرهنگی و مبارزه با فرهنگ استعماری یکی از ضروریات مبرم می‌باشد. نسل فعلی در جست و جوی مبانی اعتقادی مستدل و ارزشهای اخلاقی روشن‌تر و راهنمایان واقعی هستند. البته اسلام ناب محمدی با خصوصیت چند بعدی و وسعتی که دارد با تحولات و تطورات جامعه در اعصار و قرون همچنان جاوید مانده است؛ ولی مدت زمانی بود که در اثر بیگانه شدن جوانان با میراث فرهنگ اسلامی و کمبود مبلغان واقعی، پرده‌هاي مبهمات، خرافات، انحرافات و اختلافات به روی چهره تابناک اسلام کشیده شده، انحطاط اخلاقی و استعمار فرهنگی را به وجود آورده بودند. اکنون که پرده‌های ضخیم خرافات کنار رفته‌اند، امت اسلامی، پس از چشیدن طعم تلخ مادیات منهای معنویات، به اصل خود بازگشته و در مقابل تهاجم فرهنگی دشمنان قرار گرفته‌اند. به طور قطع تنها فرهنگی که مطابق با موازین علمی و عقلی است و می‌تواند جوابگوی مقتضیات زمان و احتیاجات عصر باشد فرهنگ متعالی اسلام است و بس. انقلاب فرهنگی یعنی دگرگونی ارزشها و هنجارها، عصیان در برابر بیداد، پوچيها، برهنگيها، تحجر و پیروی از غرب؛ و تحول فرهنگی یعنی ایستادگی بر ضد وضع موجود، رسیدن به وضع مطلوب و نفی سکولاریسم در تمامی ابعادش.

باید دلیرانه بر پیکر الحاد و مادیگري تاخت و سستي و نادرستي آن را هویدا کرد. بشر اسیر در چنگال جاهلیت مدرن قرن بیست و یکم را باید نجات داد. بر سر سردمداران فساد اخلاقی و اجتماعی باید کوبید. این دستور قرآن عظیم‌الشأن است که می‌فرماید : یا ایها المدثر، قُمّْ فَاَنذر (سوره مدثر، آیه‌هاي 1و 2) الذین یبُِلّغُون رسالات الله وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَون احداً الا الله (سوره احزاب، 39) یعنی: ای جامه به خود پیچیده قیام کن، برخیز و مردم را برحذر دار. آنان که رسالتهای الهی را تبلیغ می‌کنند و از خداوند خوف و خشيت دارند و از غیرخدا به هیچ‌وجه نمی‌ترسند.

جمله‌های قیام کن، دعوت کن و تبلیغ اينکه مبلغان رسالت الهی از کسی نمی‌ترسند، دستور و تأكيد است كه باید در برابر استکبار ایستادگی کرد و ريشه ستم را سوزانید، استعمار را نابود کرد، استكبار را باید به زانو درآورد، در مقابل هر باطلی، به‌‌رغم هر مصلحتی، باید ایستاد.

*5. جهاد اکبر مبنای انقلاب فرهنگی:* هدف از زندگی روشنی‌بخش و سازنده انسانی جز کشش، کوشش و مبارزه برای تکامل، بهتر زیستن و ساختن مدینه فاضله معنی دیگری ندارد.

خوردن و خوابیدن، ساختن و ویران کردن، شبانه‌روز برای شکم دویدن، حتی تحت عنوان و پوشش دین، اگر برای خدا نباشد از اعمال مشترک انسان با حیوان می‌باشند. جهاد در راه تکامل، تمدن و دانش با دشمنان و متجاوزان جهاد اصغر است؛ جهاد اکبر عبارت است از مبارزه با هواهای نفسانی و خواسته‌های شیطانی، تقویت و تربیت اخلاقی، فضائل انسانی، تزکیه نفس و پرورش اراده. چنانچه پیامبر(ص) بعداز برگشتن پیروزمندانه مجاهدان فرمودند: مرحبا بقومٍ قضو الجهاد الاصغر و بقی علیهمُ الجهادالاکبر؟ فقیلَ: یا رسولُ الله ما الجهادُ الاکبر؛ قال(ص): جهادُ النفس. آفرین به قومی که به جا آورد جهاد کوچک‌تر را و باقی است بر آنها جهاد بزرگ‌تر. از حضرت پرسیدند جهاد اکبر چیست؟ آن حضرت فرمود جهاد با نفس.[[37]](#footnote-37)

مبارزه با نفس از آن جهت دارای اهمیت است که پایه نظم و مدار حُسن زندگانی بر محور ارزشها، معنویت و ملکات فاضله انسانی و الهی استوار شده است. توجه به غیرخدا، انسان را در پس حجابهای ظلمانی نگه مي‌دارد. دنیا وسیله توجه به حق است تا حجابهای ظلمانی را به حجابهای نورانی مبدل می‌سازد. در این صورت خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: الله ولی‌الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور[[38]](#footnote-38). وقتی که خداوند او را از ظلمات خارج و به روشنایی وارد نماید، او دیگر مرتکب گناه نمی‌شود، غیبت نمی‌کند، تهمت نمی‌زند، به برادر ایمانی خود حسد نمی‌ورزد، در قلب خود احساس نورانیت کرده دنیا را به عنوان محل زندگی موقت دانسته هدفش رسیدن به آخرت در جوار حق می‌باشد، به دنیا و ما فیها به صورت وسیله نگريسته خود را ابدیت‌‌خواه می‌داند. هرکسی زمینه هدایت را که ایمان به خدا باشد در خود ایجاد کند، خداوند قلب و نفس او را نجات داده راهنمایی می‌کند. پس هر كس باید با ترک عادات بد و توبه، با عزم جزم و توکل، سعی و مراقبه، محاسبه از نفس، در صورت ارتکاب گناه مؤاخذه، اصلاح فکر و نیت، در کل مجاهده با نفس و وفای به عهد خود را خالص نماید.

اگر انسان بر دشمن درونش که همان نفس اماره است پیروز گردد، بر دشمنان دیگر همچون استکبار جهانی، که دشمن رو در رو می‌باشد، نيز پیروز می‌گردد. تا انسان خود را تزکیه، خالص و خدایی نکند و خود محوری و منیت را کنار نگذارد، مقهور هواها و هوسهایش خواهد بود. در این رابطه امام خمینی آن عبدصالح خدا می‌گوید: اگر تهذیب در کار نباشد علم توحید هم به درد نمی‌خورد؛ همان علم توحید اگر بدون تزکیه باشد حجاب اکبر است و انسان را از خدا دورتر می‌کند.

بنابراین و با توجه به راه‌حلهايي كه مطرح شد، این راه‌حل مؤثرتر و کارآمدتر مبنای تمامی راه‌حلها در بحرانهای موجود می‌باشد که بر محور خداخواهی بنا گردیده است. در این صورت پیروزی نهایی نصیب ملت مسلمان و مجاهد افغانستان خواهد گردید. از همین جاست که خون شهدای میلیونی به هدر نرفته دشمنان به زانو در آمده از کشور اخراج می‌شوند و عدالت اجتماعی در سایه حاکمیت قرآن مجيد برقرار می‌گردد و در راستای تهذیب، تزکیه و مبارزه با نفس مسلمانان به فوز عظیم نائل خواهند شد.

1. \* عضو مؤسس بنياد فرهنگي كوثر [↑](#footnote-ref-1)
2. 1. برتران بديع، توسعه سياسي، ترجمه احمد نقيب‌زاده. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1. ع. افسرده‌خاطر، نبرد هزاره دركابل، صص 20-19. [↑](#footnote-ref-3)
4. 2. همان، ص 22. [↑](#footnote-ref-4)
5. 1. گزيده مقالات سياسي ـ امنيتي،‌ترجمه پژوهشهاي اجتماعي، ص 299. [↑](#footnote-ref-5)
6. 2. حسين حسيني، حزب و توسعه سياسي. ص 28. [↑](#footnote-ref-6)
7. 3. چارلزاف آندرين، زندگي سياسي و تحولات اجتماعي، ترجمه تقوي، ص 212. [↑](#footnote-ref-7)
8. 1. سيد ميرآقا حقجو، افغانستان و مداخلات خارجي، ص 54. [↑](#footnote-ref-8)
9. 1. اافغانستان در پنج قرن اخير. [↑](#footnote-ref-9)
10. 2. افغانستان و مداخلات خارجي. [↑](#footnote-ref-10)
11. 1. بصيراحمد دولت‌آبادِي، شناسنامه احزاب و جريانات سياسي افغانستان. [↑](#footnote-ref-11)
12. 1. ميرآقا حقجو، افغانستان و مداخلات خارجي. [↑](#footnote-ref-12)
13. 1. افغانستان و مداخلات خارجي. [↑](#footnote-ref-13)
14. 1. افغانستان قرباني رفقا و برادران. [↑](#footnote-ref-14)
15. 1. ميرآقا حقجو، افغانستان و مداخلات خارجي. [↑](#footnote-ref-15)
16. 1. بريکو، جنگ افغانستان (دخالت شوروي). [↑](#footnote-ref-16)
17. 2. ميرمحمد صديق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخير. [↑](#footnote-ref-17)
18. 3. ويليام ديتل، گذرگاه افغانستان. [↑](#footnote-ref-18)
19. 1. راستم کاليولين، سيا در آسيا. [↑](#footnote-ref-19)
20. 2. همان. [↑](#footnote-ref-20)
21. 1. مکيفورد، سرزمين و مردم افغانستان. [↑](#footnote-ref-21)
22. 1. جنگ افغانستان و شوروي. [↑](#footnote-ref-22)
23. 1. ديه گوکور دوزوهارسون، پشت پرده افغانستان. [↑](#footnote-ref-23)
24. 1. شاه‌محمودخان عموي ظاهرخان. [↑](#footnote-ref-24)
25. 1. بحران افغانستان و زمينه‌هاي ژئوپلتيک آن. [↑](#footnote-ref-25)
26. 2. ميرآقا حقجو، طالبان تحريک اسلامي با پديده استعمار. [↑](#footnote-ref-26)
27. 1. غلامرضا بابائي، فرهنگ روابط بين‌الملل. [↑](#footnote-ref-27)
28. 2. آخرين موج در تئوريهاي روابط بين‌الملل. [↑](#footnote-ref-28)
29. 1. روزنامه اطلاعات، 1/7/1376. [↑](#footnote-ref-29)
30. 1. رضا گلپور، طالبان چگونه شکل گرفت. [↑](#footnote-ref-30)
31. 2. روزنامه کيهان، 17/12/1376. [↑](#footnote-ref-31)
32. 1. ميرآقا حقجو، آمريکا، طالبان، منافع و اهداف. [↑](#footnote-ref-32)
33. 1. کوردووز و هاريسن،‌ پيشين، 1379، ص 39. [↑](#footnote-ref-33)
34. 1. ثقفي‌عامري، استراتژي و تحولات ژئوپليتيک پس از دوران جنگ سرد. [↑](#footnote-ref-34)
35. 1. ميرمحمد صديق‌فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخير. [↑](#footnote-ref-35)
36. 1. طالبان، علل ظهور و عوامل رشد. [↑](#footnote-ref-36)
37. 1. وسائل‌الشيعه، ج 6، ص 134. [↑](#footnote-ref-37)
38. 2. بقره، آيه 275. [↑](#footnote-ref-38)